

از: دو پلانول

ترجمه: سیروس سهامی

پژوهشی پیرامون جغرافیای انسانی شمال ایران

فصل سوم

مناطق ساحلی دریای مازندران: کلاردشت و تخت سلیمان

بر دامنه شمالی توده کوه تخت سلیمان، در سلسله البرز، دشت رسوبی وسیع کلاردشت با شیبی ملایم گسترده شده است، با ارتفاعی از ۱۲۵۰ تا ۱۳۵۰ متر و انباشته از رسوباتی که ظاهراً به عهد سوم زمین شناسی می‌رسد^{۸۱}. شاهراه ساحلی پس از اینکه مازندران را پشت سر نهاد وارد

۸۱- برای کلیه مطالبی که به اکتشافات جغرافیائی و ارتفاعات بلند این توده کوه مربوط می‌شود نگاه کنید به بوت Bout، درواو Derruau، درش Dresch و پگی Péguy ماخذ ذکر شده در پیش، ۱۹۶۱، صفحات ۲۹-۲۷. درآمد اساسی بر این بررسی، مطالعات و نقشه ه. بوبک است:

“ H. Bobek, Die Takht-e-Sulaimangruppe im mittleren Alburzgebirge, Nordiran, Begleitworte Zur gleichnamigen Karte 1/100000, Festschrift Zur Hundertjahrfeier der Geog. Ges in Wien, 1856-1956, Wien, 1957, pp. 236 - 264 . ”

مرکب از يك نقشه خارج از متن، دوشکل و هشت عکس که دید اجمالی و مقایسه‌ای مناسبی از مناظر انسانی دو دامنه البرز در سال‌های ۳۰ به دست می‌دهد. رسیدن به این ارتفاعات از طریق مناطق مسکونی، مانند سایر نواحی کوهستانی بلند، دیر انجام شده است. شیل Shiel

دره‌های کرج و چالوس می‌گردد و سپس از ناحیه بیرون بشم - در لفت مصون از یخبندان - که سرزمینی بریده‌بریده با عوارضی از نوع تپه‌است می‌گذرد و با عبور از آبادی بزرگ رودبارک به دشت کلار، که در کنار دره سرداب رود به جانب بالا گسترده شده است می‌پیوندد. پیوند این سرزمین غنی در مرکز منطقه جنگلی مرطوب با دره‌های بلند دامپرو در دامنه‌های شمالی توده تخت‌سلیمان (که کاملاً در بالای حدنهائی جنگل‌ها، در ارتفاع حدود ۲۴۰۰ متری قرار دارند)، ترکیبی کاملاً کوهستانی ایجاد می‌کند که ارتباطات نزدیک انسانی و دامی با سواحل دریای مازندران را کامل می‌نماید.

→

و استوارت Stewart، قبل از اینکه سفر خود را به منطقه کلارستاق و در کرانه راست چالوس رود انجام دهند، از ناحیه واقع میان عباس‌آباد و کلارآباد دیداری به عمل آورده‌اند:

“ J. Shiel, Itinerary from Tehran to Alamut and Khurrem - abad in May 1837, J. of the R. Geogr. Society, VIII, 1838, pp. 430 - 34, cf. p. 433 ”

بوز Buhse، در ۱۸۴۸ از کلاردشت به عنوان «دره‌ای حاصلخیز» و بسیار پرجمعیت

نام می‌برد. ولی توصیف دقیقی از منطقه به دست نمی‌دهد. خط‌سیرهایی که کوچی

“ Th. Kotschy, Das Westliche Elburs bei Teheran, Mittheilungen der Kaiserlichköniglichen geographischen Gesellschaft, Wien, V. 1861, Abhandlungen, pp. 65 - 110, 1 carte ”

در سفر ۱۸۴۳ خود انتخاب کرده تنها محدود به دامنه جنوبی می‌گردد و نویسنده از حدگردنه هزارچم که مدخلی بر دره بلند خرم‌دشت است، فراتر نرفته است. نخستین مسافرانی که به توصیف از سرزمین‌های دامنه شمالی البرز پرداخته‌اند دونفر انگلیسی بنام‌های جی. بنونل

←

الف - جمعیت‌پذیری و مراحل بهره‌برداری

از زمین

اراضی حاصلخیز لار، در این اشکوب جنگلی کوهستانی که بمراتب آسیب‌پذیرتر از جنگل‌های کرانه‌های پست دریای مازندران است، از دیرگهان گروه‌های انسانی را به خود جلب کرده است. اشیائی که ضمن حفریات باستان‌شناسی به دست آمده است تعلق به دو دوره دارد: یکی به حدود سال‌های ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح و دیگر به دوره ساسانی یعنی سده ششم میلادی^{۸۲}. قبل از قرون وسطی نیز بخش‌هایی از منطقه

→

“ J . B . Noel , A reconnaissance in the Caspian provinces of Persia, Geogr. J., 1921, (1), pp . 401 - 418, 1 Carte, 4 pl. phot., cf . p. 411 , و ال. اس. فورتسکو : L. S. Fortescue, The Western Elburz and Persian Azerbaijan, Geogr. J., 1924, (1), pp, 301-318, et Les provinces caspiennes de la Perse, La Géographie, XLIII, 1925, pp . 341-357, cf. pp. 346 - 48 ”

بوده‌اند و تنها از جی. ب. نوتل گزارش نسبتاً دقیقی از ناحیه، همراه با چند قطعه عکس، باقی مانده است. هر چند که ظاهراً ال. اس. فورتسکو نیز سراسر عرض این توده کوهستانی را طی نموده است و خط‌سیر او، که از گردنه هزارچم می‌گذرد، بعدها مورد استفاده فریباستارک “Freya Stark, The valleys of the assassins, 1934 (cf. pp. 247-268, London, 1952 ”

نیز قرار گرفته است. گزارش استارک، با همه اینکه رعایت صحت درباره‌ای مطالب آن نشده است، بسیار زنده و مفصل است .

Van Den Berghe (L.), Archéologie de l'Iran ancien , Leiden, ۸۲- 1959, pp. 5. 6.

مسکون بوده است . یاقوت^{۸۳} به آبادی هائی به نام حسن کیف، که امروز مرکز اداری دشت بشمار می آید، و بنفشه که هنوز تحت نام بنفشه ده نزدیک مدخل شرقی دشت برجاست و شهر کلار اشاره می کند و فریبا استارک Freya Stark^{۸۴} خرابه های نزدیک آبادی کیویتر را که در بخش پایین دشت چسبیده به تپه ای که هنوز نام کلار بر خود دارد واقع است ، یادگار این شهر می داند . گویانکه این فرض به ظاهر موجه به نظر می رسد ، معذک هیچ دلیل متقنی که بر صحت آن دلالت کند در دست نیست و کوچک بودن آثار موجود از لحاظ ابعاد سبب گردیده که رابینو^{۸۵} معتقد شود که خرابه های کنونی، بازمانده قصری بوده است و نه یک شهر. بهر حال شهر اخیر نقش بسیار حساسی در حاشیه سرزمین وحشی دیالمه و سپس قرامطه اسماعیلی بازی کرده است و بعدها به وسیله مفولان ویران شده و جزئی از یک امارت نشین مستقل گردیده است که خاندان پدهوسبان از اواخر سده هفتم بلا انقطاع بر آن حکومت رانده اند . این وضع تا ۱۵۹۵ که شاه عباس روی از حمایت این خاندان بر تاقست، ادامه داشته است^{۸۶}. رونق این واحد سیاسی مستقل جز به یمن آبادانی سرزمین هائی که پیشرفت آنها در دشت لار به سده هفدهم می رسد و همچنین با احداث شاهراه

۸۳ - Yaqout, op. cit., p. 490

۸۴ - Stark (F.), The site of the city of Kalar in kalar dasht,

Geogr. J., LXXXIII, 1934, pp. 211-218 .

۸۵ - Rabino Di Borgomale, A Journey in Mazenderan, géogr.

J., 1913 (2), pp. 435-454, et Mazandaran and Astarabad, op. cit .

۸۶ - Rabino, Mazandaran, p. 144 .

ساحلی به وسیله شاه عباس و در نتیجه ارتباط یافتن سایر مناطق با این ناحیه عقب مانده میسر نبوده است^{۸۷}. آثاری که هم اکنون نزدیک پیش انبار باقی است بر اهمیت تراکم جمعیت در ناحیه گواهی می دهد و این امر خود لزوم توسل به تمهیدات فوق را توجیه می کند. این مسأله که امروز آثار معماری معتبری از دوره قبل از قاجار در این آبادی ها برجای مانده ظاهراً مربوط به آنست که مصالح ساختمانی منحصرأ از چوب بوده است؛ والا بقایای کاشی های صدر اسلام به فراوانی به چشم می خورد.

با اینهمه دگرگونی قطعی در تاریخ این منطقه که از اواخر قرن هیجدهم یعنی از زمانی شروع می شود که ابتدا خاندان صفویه و پس از آنها نادر شاه افشار و شاهان قاجار، به تبعیت از یک سیاست عمومی و به نحوی مستمر، آبادانی ایالات جنوبی دریای مازندران را وجهه همت خود قرار داده اند. در واقع این ناحیه، که جز بخش های کوچکی از آن خالی از سکنه مانده بود، مدت هائی مدید نظر زعمای حکومتی را به خود جلب نکرد و اینان در بادی امر یا توجه خود را به جانب دشت های ساحلی که بهره برداری از آن هنوز ناکامل بود معطوف داشتند و یا به جانب مناطق مرزی گرگان که ترکتازی ترکمانان در آن حدود وسعتی تهدید آمیز به خود گرفته بود. با اینهمه اغتشاش و اختلالی دائمی که به وسیله اقوام گیلک در منطقه دامن زده می شد موجب اجرای سیاست انتقال جمعیت از خارج به ناحیه گردید و طوایف کرد خوجاوند از نواحی اردلان و گروس به طور وسیع در کلاردشت و ساحل راست چالوس رود و دشت های بلند پول و کجور استقرار یافتند.

در واقع امر شرایطی که این جابجائی جمعیت ضمن آن صورت پذیرفته هنوز نامعلوم است. روایات موجود متفقاً ناظر بر آنست که این انتقال جمعیت به عهد آغامحمدخان، مؤسس سلسله قاجاریه (۱۷۸۶ تا ۱۷۹۷) می‌رسد. البته هیچ قرینه‌ای در دست نیست که مؤید این نظر اچ. فیلد^{۸۸} H. Field باشد که ایل قاجار در اصل در عصر نادری به این ناحیه کوچانیده شده و آنگاه در اواخر سلطنت کریم خان زند بخشی از آن به مسقط‌الراس خود بازگشت داده شده است و بالاخره در عهد سلطنت آغامحمدخان قاجار مجدداً در ناحیه مزبور اسکان یافته است. همچنین در حال حاضر برای این طوایف، که ساخت‌های اجتماعی آنها شدیداً به راه انحطاط افتاده است، نمی‌توان شالوده قبیله‌ای روشنی قائل شد. دوسپاهه که یکی به وسیله رابینو^{۸۹}، قبل از جنگ جهانی اول، و آن دیگری توسط اچ. فیلد^{۹۰} در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ از این قبایل تهیه شده بر یکدیگر منطبق نیستند. مؤلف اخیر برای طایفه مستقر در کلاردشت پنج تیره فرعی ذکر می‌کند که عبارت باشند از «سلطان قلی خانی، کاکاوند، لک، خواجه‌وند و دیلفان». در صورتی که رابینو کلیه طوایفی را که مقیم کلاردشت هستند از ایل لک می‌داند که خود به چهار شعبه فرعی کرک، دیلفان، ترک و نهنه‌کلی تقسیم شده‌اند و نام خوجاوند به عقیده وی به تیره‌هائی اطلاق می‌گردد که در نواحی پول و کجور و ساحل راست چالوس رود سکنی

۸۸- Field (H.), Contributions to the anthropology of Iran, Field Museum of Nat. Hist. Anthrop. series, vol. 29, Chicago, 1939, t.I, p.

۸۹- Rabino, 1913, p. 441 .

۹۰- Field, op. cit., p. 168 .

گزیده‌اند. در عوض کاکاوندها يك تیره فرعی از خوجاوندها هستند که در ناحیه پول ساکن‌اند. اندکی پس از این تاریخ ه. بوبک H. Bobek^{۹۱} تمایزی میان خوجاوندهای ساکن کلاردشت و لك‌های مقیم بیرون بشم قایل می‌گردد. در اواسط قرن نوزدهم ملگونف Melgunof که به جزئیات مربوط به جمعیت کلاردشت اشاره‌ای ندارد و بدون اینکه دیداری از منطقه به عمل آورده باشد تنها به ذکر این نکته اکتفا کرده که در ناحیه «باید» ۱۰۰ دهکده وجود داشته باشد» اشاره‌ای می‌کند به ایل خدشوند که در کجور، بر ساحل راست چالوس رود، جای دارند^{۹۲}. در واقع نام خوجاوند هنوز هم در کلاردشت با گوش‌ها آشناست. هر چند که کردهای ساکن منطقه در مقابل جمعیت بومی «گیل»، خود را «ایل» می‌نامند، که البته از لحاظ فونتیکی پر معنی است، با اینهمه هیچیک از اسامی تیره‌های فرعی دقیقاً با واقعیت موجود تطبیق نمی‌کند. تنها استثناء موجود وضع تیره «ترك» است که این امتیاز را مرهون اصالت ثابت زبانی خود می‌باشد. واقع امر اینست که در گذشته میان کردها تعدادی ترك‌زبان وجود داشته است که اخلاف آنها، با همه معدود بودنشان (در برابر ۶۰ خانوار «ایل» ساکن رودبارك، تنها ۱۰ خانوار ترك‌زبان وجود دارد)، با سرسختی استقلال زبانی خود را محفوظ نگاه داشته‌اند و امروز به یکی از لهجه‌های آذری سخن می‌گویند.

و اما شرایط مادی استقرار این نوآمدگان، و همچنین تضادهائی که از لحاظ نوع معیشت آنان را در برابر ساکنان قدیم ناحیه قرار می‌داده و بالاخره روند زندگی مشترکشان که از همان بدایت امر با دشواری‌های مسلم مواجه بوده از جمله مسائلی هستند که بهتر درك می‌شوند. در این

۹۱ - Bobek, 1957, p. 246.

۹۲ - Melgunof. op. cit., p. 213.

میان به نکات متعددی می‌توان اشاره کرد که مبین تفاوت‌های اساسی میان زندگی این دامداران و کشاورزان گیلک، یعنی جمعیت قدیم ناحیه جنگلی است. از جمله اینکه تقریباً سراسر کوه‌های دامدار - البته اگر برخی بخش‌های چسبیده به دهکده‌های قدیم گیلک و پاره‌ای ارتفاعات پست بیرون‌بشم را مستثنی کنیم - در تملک کرده‌است. دیگر اینکه دارائی این مالکان کرد از لحاظ دام‌های کوچک بی‌نهایت افزون‌تر است. و بالاخر اینکه پراکندگی جمعیت چه در دهاتی با جمعیت خالص (که شماره آنها به ده می‌رسد) و چه در دهاتی با جمعیت مختلط (که تعداد آنها هشت است) نشانه ارجحیت کامل حاشیه دشت و خصوصاً بخش‌های مرتفع‌تر آن در کنار تخت سلیمان (شکل ۱۰) از لحاظ جمعیت‌پذیری است. در حالی که در بخش سفلی دشت و در بیرون بشم، تنها دو آبادی به چشم می‌خورد.^{۹۳} این سخن بدان معنی نیست که گیل‌ها در اواخر سده هیجدهم بکلی از امر

۹۳ - نتایج بررسی‌هایی که در شکل ۱۰ آمده است، اندکی با آنچه در «فرهنگ جغرافیایی ایران»، تألیف حسینعلی رزم‌آرا، جلد سوم، تهران ۱۳۲۹/۱۹۵۰ مندرج است اختلاف دارد. از موارد اختلاف وضع اوجابیت و مکا رود است که بر حسب نوشته رزم‌آرا جمعیتی مختلط داشته است و تحقیق محلی ما نشان داده است که ساکنان این دو آبادی را منحصر کرده‌ها تشکیل می‌داده‌اند. دیگر اینکه رزم‌آرا اکثریت ساکنان ده مهجیل را گیلک می‌داند، در حالی که بر حسب بررسی ما تقریباً دو سوم ساکنان این ده از کرده‌ها هستند. اشتباه در مورد اوجابیت ممکن است از اینجا ناشی شده باشد که مالکیت اراضی قابل کشت و زرع، لااقل ظاهراً، در دست مالکان بزرگ گیلک بوده است. ارقام مربوط به جمعیت که در فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا آمده است (مثلاً ۷۷۰ نفر برای رودبارک، ۳۷۰ نفر برای مهجیل، ۵۱۵ نفر برای اوجابیت، ۳۲۵ نفر برای مکا، ۵۶۰ نفر برای ولول، ۵۰۰ نفر برای حسن‌کیف، ۲۳۰ نفر برای مکارود) مشکوک بنظر می‌رسد. ولی می‌تواند اطلاعاتی اجمالی در باب آبادی‌های مختلف به دست دهد.

دامداری غافل بوده‌اند. بلکه به احتمال قوی حرفه دامداری میان اینان به صورت ابتدائی خود وجود داشته‌است. ولی گله‌ها را راه به ارتفاعات بلند نبوده‌است. در نتیجه مالکیت چراگاه‌های بلند کلاً به کردها تفویض گردیده‌است و اینان را به علاوه، بر فضاهای خالی جنگلی در دشت و دره‌های پست دسترسی بوده‌است و می‌توانسته‌اند آنها را آباد کنند.

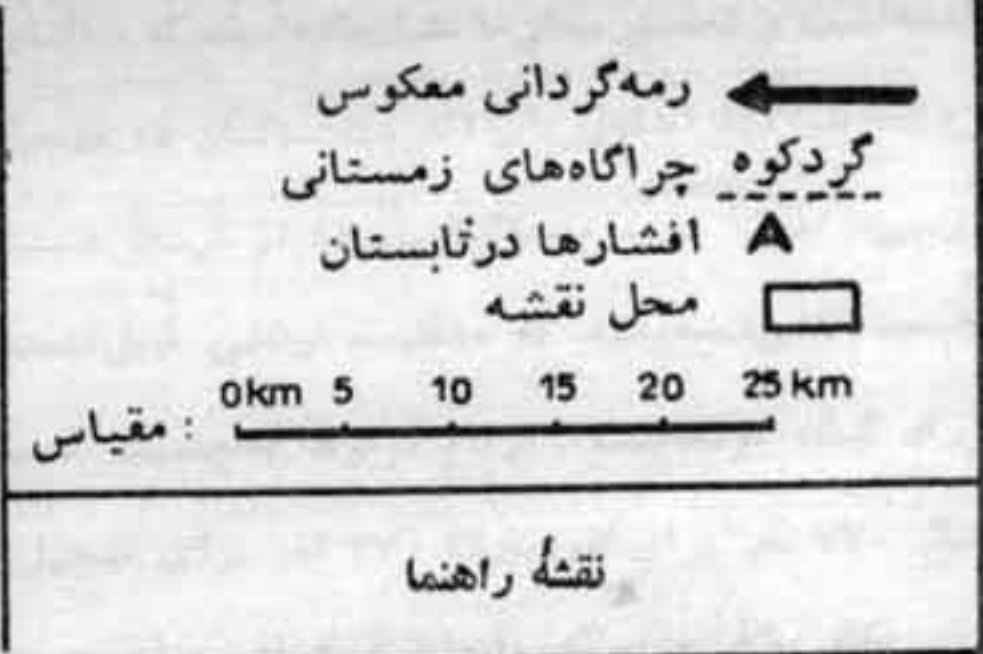
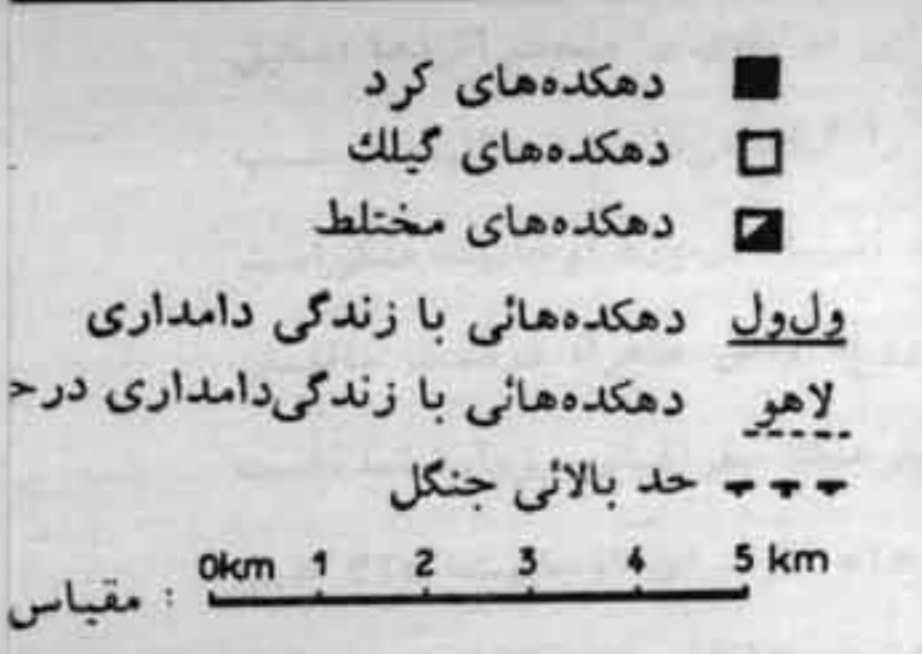
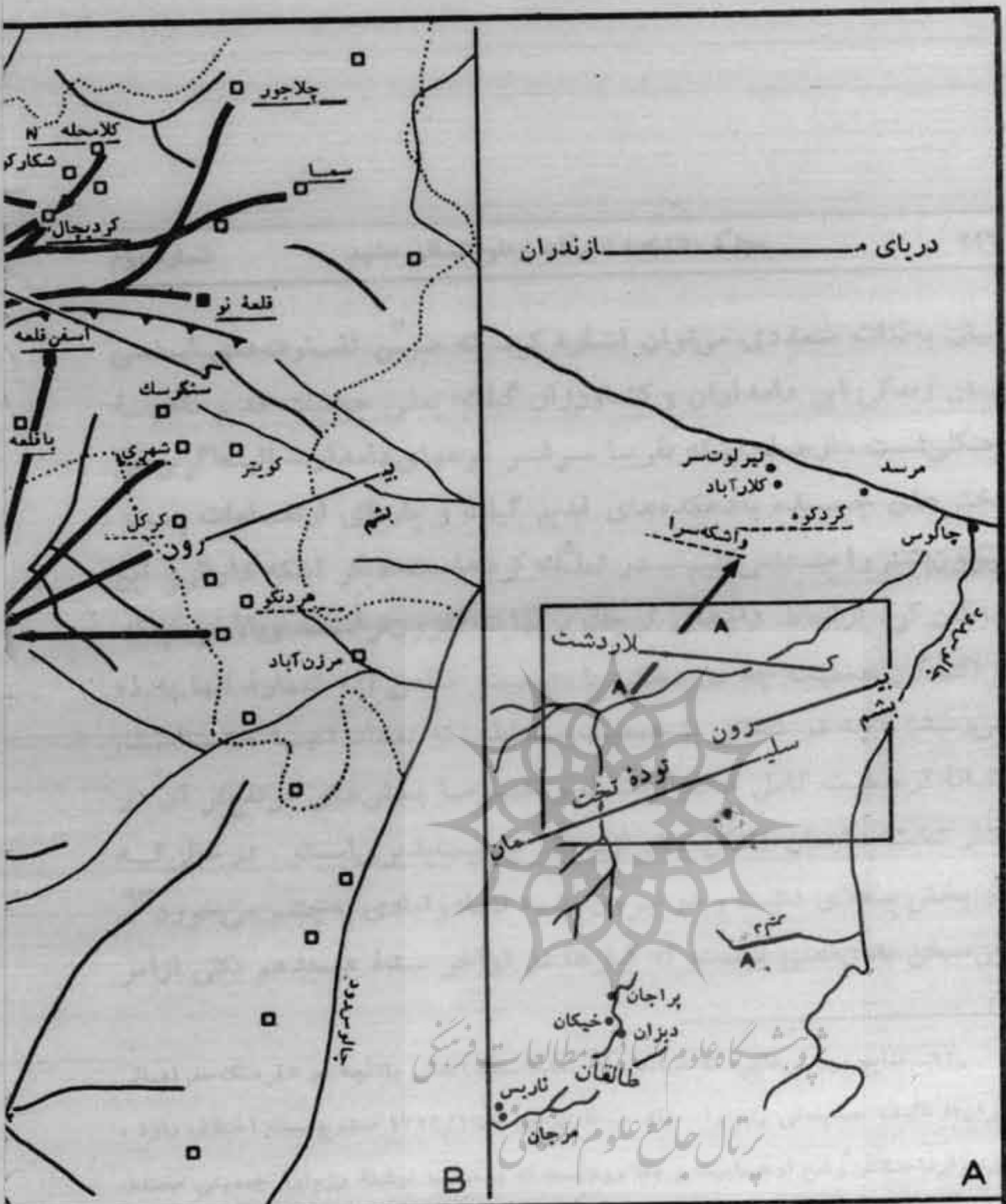
میان «خوانین کوهستان» که به امر گله‌داری و شکار اشتغال داشته‌اند و دهاقین قدیم دشت، که با افزایش احشامشان ناگزیر به بهره‌برداری از چراگاه‌های کوهستانی بوده‌اند و جز از طریق پرداخت حَق مرتع سنگین به خوانین کرد راهی به این چراگاه‌ها نداشته‌اند، البته روابط حسنه و آسان نبوده‌است. در برابر گیل‌های معتقد به آیین شیعه اثنی‌عشری، یعنی مذهب رسمی ایران، اکثریت بزرگی از کردها، سوای دسته کوچکی از اهل تسنن^{۹۲}، از شیعیان منتسب به فرقه علی‌اللهی^{۹۵} بوده‌اند که رؤسایشان معتقدات خود را با تظاهر به پیروی از مذهب رسمی مخفی می‌داشته‌اند. «ایل»ها، تا آنجا که توانسته‌اند دست به احداث قرا و مزارع منفرد و دوراز مراکز گیل‌نشین زده‌اند و در آنجا که - نظیر آبادی‌های واقع در دره سرداب‌رود، در بخش علیای دشت - گزیری جز تماس با

۹۴ - D'après Rabino, 1913, p. 441

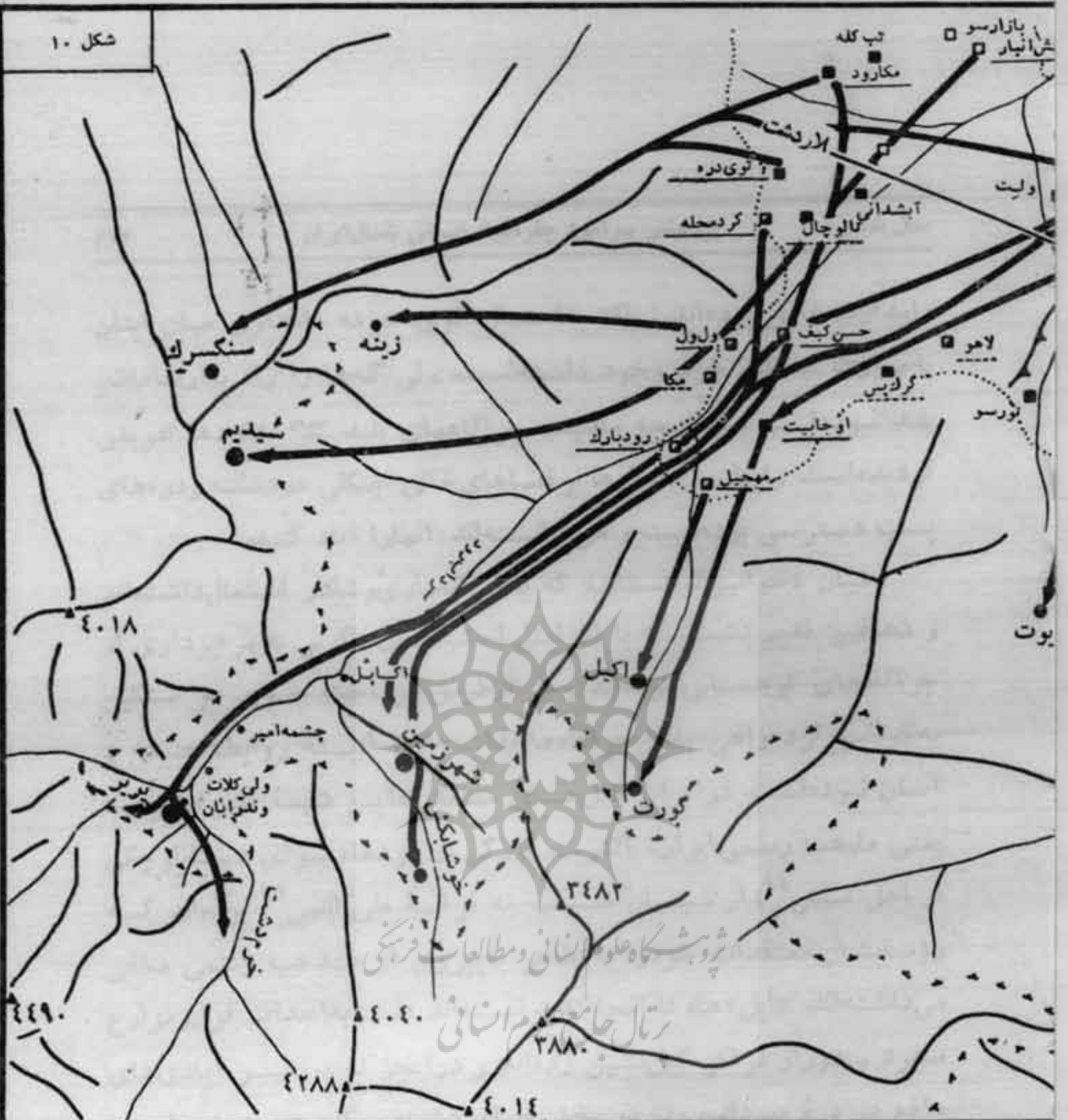
۹۵ - درباره این فرقه نگاه کنید به:

Minorsky, Notes Sur la secte des Ahl-i-Hak, Revue du Monde Musulman (et à part), Paris, 1922.

عنایت خاصی که اعضای این فرقه نسبت به مسیحیان نشان می‌دهند مشهور همگان است و ما خود مشمول مهمان‌نوازی صمیمانه آنها بوده‌ایم. ف. استارک (F. Stark, Valleys, p. 260) به اشتباه علی‌اللهی‌ها را مخالف کردها می‌داند.



کالاردشت و ت...



● ریوت بیلاق‌های اصلی (اندازه دایره تقریباً متناسب با تعداد دام‌هایی است که به بیلاق می‌آیند)

● اکاپل بیلاق‌های بهاری

← مهاجرت‌های اساسی دام‌های کوچک در تابستان

↘ حد پایینی رمه‌گردانی زمستانی

..... حدود منطقه‌ای که به‌طور ممتد زیر کشت است

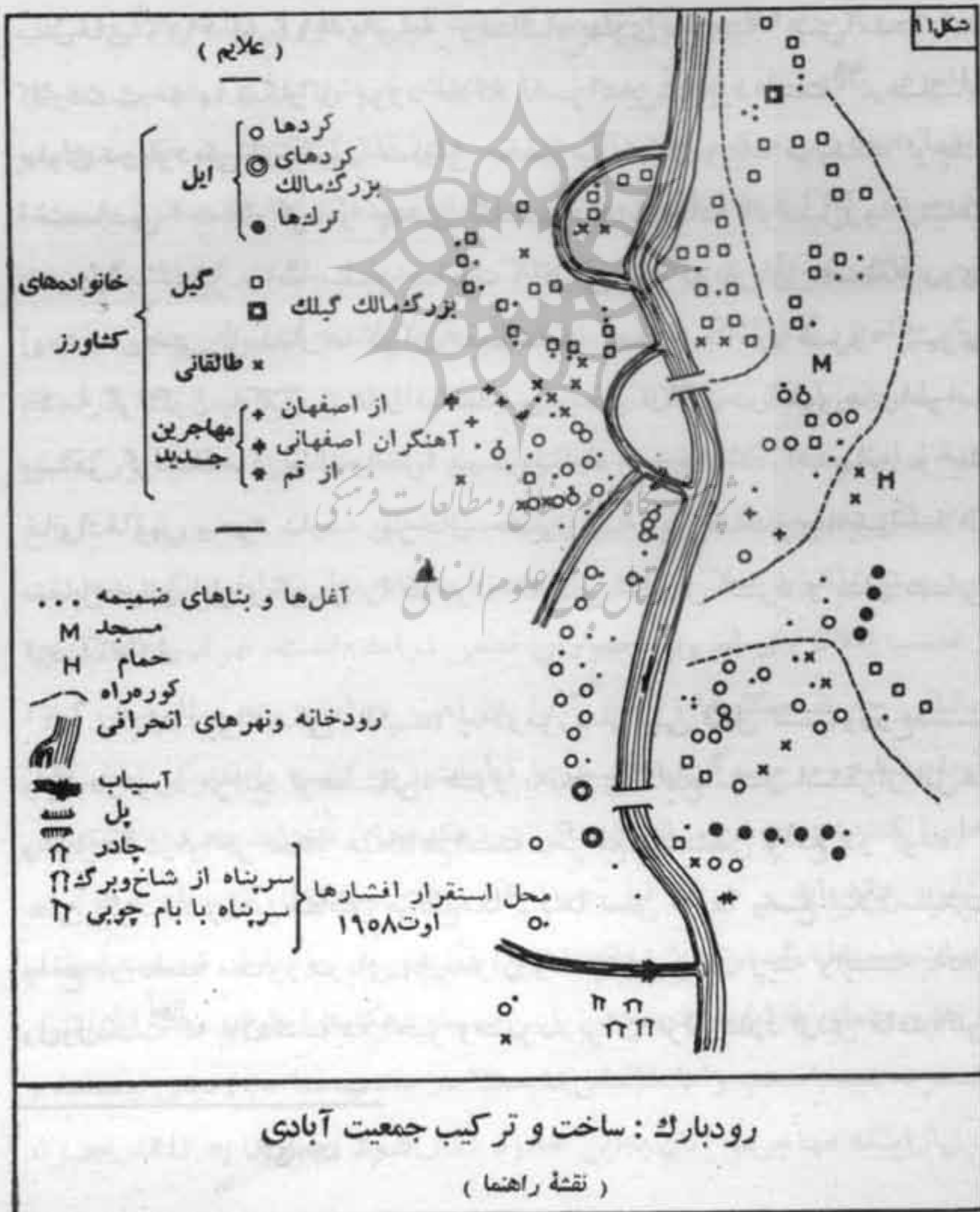
انحطاط

(متن نقشه و حدود پوشش نباتی از ه. بوبک، ۱۹۵۷)

ساکنان نخستین این سامان نبوده است، دو جامعه ایل و گیل مدتها در جوار هم از یکدیگر مجزا و متمایز زیسته اند. مثلاً در رودبارك، کردها امروز تمام بخش پست دهکده را اشغال کرده اند و خود را کاملاً از ساکنان قدیم ده که در قسمت علیا، گرداگرد مسجد حلقه زده اند دور نگاه داشته اند (شکل ۱۱). استثناء برای قاعده کلی نادر و خاص مواردی است که توسعه جمعیت کرد امری بعدی بوده و به صورت ورود آنها در دسته های کوچک به آبادی های گیلک انجام پذیرفته است. چنین وضعی را هم اکنون در ده ولول می توان مشاهده کرد که در آن ایل و گیل ها کاملاً با یکدیگر در آمیخته اند. تملك اراضی بیلاقی توسط جمعیت بومی خصوصیتی است که بر تأخر روی آوری جمعیت کرد به این ناحیه دلالت دارد.

از سده نوزدهم گروه ثالثی از حدود دره های بلند دامنه خشک به منطقه روی آورده اند که عموماً از طالقانی ها بوده اند. انگیزه این جابجائی قبل از همه اشاعه فقر بوده است. البته پیش از اینکه منطقه کلاردشت با امکانات مساعدتر خود یکسره خانواده های طالقانی را به جانب خود جلب کند، مدتها میان طالقان و این منطقه، از طریق گردنه هزارچم و سایر گردنه های بلند توده تخت سلیمان مناسباتی فعال وجود داشته است. این افراد خرده پا و عموماً محروم از زمین، که به عنوان زارع و یا کارگر روزمزد به منطقه روی آورده اند، طبیعتاً قشر فرودست جمعیت را تشکیل می دهند. اینطور بنظر می رسد که لااقل از ربع قرن پیش تاکنون مهاجرت طالقانی ها به جانب کلاردشت بکلی متوقف شده باشد و امروز این مهاجرت جهت جدیدی گرفته و متوجه تهران شده است. با اینهمه در کلیه آبادی های منطقه، چند خانواده طالقانی وجود دارد که پس از استقرار، بر اثر زاد و ولد به سرعت روبه افزایش نهاده اند. رودبارك امروز در حدود بیست خانوار

طالقانی را در خود جای می‌دهد که گفته می‌شود از دو خانواده اولیه که در یکی دو قرن پیش از آبادی‌های مجاور مرجان و ناریس به این حدود کوچ کرده‌اند ریشه گرفته‌اند. طالقانی‌ها که با سویه باگیل و ایل هادر آمیخته‌اند بین خود نخستین ارکان اختلاط را تشکیل می‌دهند.



معهدا در جریان سی سال اخیر، میان این عناصر مختلف نوعی اختلاط واقعی از طریق پیدایش و رواج ازدواج‌های مختلط، با تعمیم زبان فارسی به عنوان زبان رایج مشترک، پیدا شده است. این پدیده نتیجه اجتناب ناپذیر باز شدن بیش از پیش کلاردشت به سوی دنیای خارج بوده است که در فاصله سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰، با توجه رضاشاه پهلوی به ناحیه، پیش آمده است. کلاردشت مدت‌ها شکارگاه مورد علاقه ناصرالدین شاه بوده است^{۹۶}. رضاشاه پهلوی در نزدیکی اوجایت عمارتی مخصوص شکار و یک فرودگاه کوچک اختصاصی احداث کرد و چندی نگذشت که یک جاده اتومبیل‌رو ارتباط ناحیه را با سایر نقاط میسر ساخت. اندکی بعد درباریان به منطقه روی آوردند و حتی تابستان‌ها در آن مقیم شدند. همراه با آنان گروه کثیری خدمه گوناگون به کلاردشت راه یافتند و برخی از آنان در آبادی‌های اطراف مستقر گردیدند. در حال حاضر، در رودبارک سه خانواده اصفهانی و یک خانواده قمی وجود دارد. بهر حال حضور کلیه این عناصر جدید، اختلاط متقابل میان ایل و گیل را در بوته فارسی تسهیل کرد و بدان شتابی کم سابقه داد.

با اینهمه پراکندگی مالکیت، چه در مورد اراضی قابل کشت و زرع دشت و چه در مورد مراتع کوهستانی، هنوز به نحوی قاطع نشان استقرار ایل‌ها و گیل‌ها در اواخر سده هیجدهم است. مراتع تابستانی واقع در کوه‌ها، یعنی تقریباً سراسر مناطق مرتفع، به کردها تعلق دارد. وضع بیلاق سیدیم واقع در دامنه مجاور دریای مازندران و همچنین بیلاق زینه وابسته به ده ولول است که بالادست ده اخیر و مشرف بر آن قرار دارد از این قاعده کلی

مستثنی است. کلیه بیلاق‌های واقع در توده کوه اصلی به کردها متعلق بوده است، و گیل‌ها، جز معدودی مراتع واقع در ارتفاعات پست و مناطق جنگلی مجاور آبادی را در تملك نداشته‌اند. این مراتع در تابستان فقط مورد استفاده دام‌های بزرگ قرار می‌گرفته‌است. تنها از طریق زناشویی با يك دختر کرد بوده‌است که يك بزرگ‌مالك گیل موفق گردیده بیلاق اکیل واقع در بالادست دهکده مهجیل را به تملك خویش درآورد. چنین وضعی منتها به صورتی معکوس، بر مالکیت زمین‌های قابل کشت دشت حکومت دارد. با وجودی که کردها اراضی وسیعی را آباد نموده‌اند با اینهمه نفوذ جمعیت بومی کافی بوده‌است برای اینکه مثلاً در رودبارك يك بزرگ‌مالك گیل سه برابر يك بزرگ‌مالك کرد زمین در تملك خود داشته‌باشد. این چنین وضعی سبب بروز پاره‌ای مشکلات اساسی و غصب اراضی گردیده‌است. در مثل کلیه اراضی قابل کشت و زرع ده کردنشین اوجاپیت نظرآ به مالك بزرگ‌گیل که ساکن ده مختلط مجاور رودبارك است، تعلق دارد. در صورتی که از ربع قرن پیش تاکنون عملاً دیناری بابت بهره مالکانه به او پرداخت نگردیده‌است و غصب املاک وی امروز به صورتی قطعی درآمده‌است. بهر صورت، گرچه آبادانی جدید جنگل‌ها و تبدیل آنها به اراضی زراعتی به وسیله هر دو گروه انجام شده و موجب گردیده‌است تا قطعات زیر کشت با یکدیگر اختلاط حاصل کنند، در عوض مزارع ابتدائی در دهکده‌های مختلط به دقت از یکدیگر متمایز مانده‌اند و هر يك در حدود کانون‌های مسکونی مربوط به خود در جهات مختلف گسترده شده‌اند (بدین طریق در رودبارك قسمت اعظم اراضی متعلق به ایل‌ها در بخش پایین دست دهکده، آنطرف محله ایل‌نشین گسترده شده‌است). و اما طالقانی‌ها عملاً در دشت صاحب‌زمینی نیستند و قبل از اینکه مهاجرت آنان به این حدود آغاز شود زمین‌ها به تملك افراد

درآمده بود. با اینهمه گاهی در حدود تپه‌ها قطعاتی چند بدان‌ها سپرده شده‌است و بقیه محکوم به انجام کار برای دیگران اند.

ب - استفاده سنتی از زمین : زراعت و گله‌داری

اول - کشاورزی در دشت

۱- انواع کشت‌ها :

سراسر دشت امروز زیر کشت است. منظره عمومی، قلمرو وسیعی از مزارع باز غلات را نشان می‌دهد. از میان انواع کشت، زراعت غلات تفوق کامل دارد. علاوه بر غلات باغ‌های کوچکی می‌بینیم که پهلوئی خانه‌ها جای گرفته‌اند و در آنها انواع میوه و سبزی کشت می‌شود. در رودبارک سیاهه زیر را از انواع کشت تهیه کرده‌ایم: از میان سبزی‌ها تربچه، باقلا، کدوی خورشیدی، خیار، سیر، سیب‌زمینی، لوبیا، کلم، چغندر، تره، ترتیزک، رازیانه، ریحان؛ از میان درختان میوه، سیب، آلو، گلابی، گیلان، گردو، فندق، به، انگور و از گیاهان سلجی شاهدانه. به‌علاوه برخی از انواع گیاهان علوفه‌ای منتها به صورت بسیار محدود، در عمق آبیاری شده دره‌ها کشت می‌گردد (از جمله می‌توان از شبدر و یونجه و اسپرس نام برد که چهار تا نه سال - گاهی به صورت کشت مختلط - در زمین می‌مانند و از سال دوم به بعد سه تا چهار محصول می‌دهند که آخرین برداشت در انتهای ماه نوامبر صورت می‌گیرد). جالب اینجاست که کشت دیم گیاهان علوفه‌ای با وجودی که کاملاً در شرایط اقلیمی کرانه‌های دریای مازندران امکان‌پذیر می‌نماید هیچگاه در تناوب کشت غلات جایی نیافته‌است. و این خود نشانه آشکار وفاداری این کشاورزی به سنت‌های زراعی فلات ایران است. از میان غلات،

ذرت يك كشت باغچه‌ای است. ارزن، که زراعت آن ظاهراً در گذشته از اعتبار بیشتری برخوردار بوده^{۹۷}، امروز زراعتی است تابستانی که بذرافشانی آن در نیمه دوم آوریل صورت می‌گیرد و درو در ابتدای اکتبر. این غله که امروز بیشتر شبانان آنرا مصرف کنند، مخلوط با برنج مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حالیکه در گذشته در تغذیه مردم این ناحیه نقشی مستقل برعهده داشته است. این محصول هم اکنون در معدودی از مزارع مجاور آبادی‌ها به صورت زراعتی مداوم کشت می‌شود. زراعت غلات زمستانی، یعنی گندم و جو، در منطقه، حکومتی بلامنازع دارند و هر يك قلمرو مخصوص به خود. گندم در حاشیه دشت‌ها و در زمین‌هایی با شیب ملایم می‌روید و جو در عمق دره‌ها که عوارض یخبندان زمستانی محسوس تر است. ولی کشت گندم بمراتب بر کشت جو که مختص دام‌هاست، برتری دارد. در هر دو صورت بذرافشانی بهاری به سبب باران مفرط تابستانی هرگز ثمری نمی‌دهد. بذرافشانی در پائیز، یعنی در ابتدای اکتبر و با گندم شروع می‌شود. و درو در اواخر ژوئن به کمک داس‌های دندان‌دار و با جو آغاز می‌گردد. خصوصیت قابل توجه در این کشت آنست که کوبیدن و بوجاری غله که به وسیله حیوانات و در مزارع شخصی انجام می‌گیرد، بلافاصله پس از برداشت محصول به عمل نمی‌آید، بلکه ابتدا خوشه‌ها را روی «کوپا» - که سطحی است چوبی که تکیه بر چهار پایه‌ای دارد - دور از تعرض دام‌ها انبار می‌کنند و آنرا با قشر نازکی از کاه که از فساد خوشه‌ها پیشگیری می‌کند می‌پوشانند. محصول در محل اخیر می‌تواند ماهها و حتی گاهی به مدت يك سال باقی بماند و عمل جدا کردن غله از خوشه باتأتی و بر حسب احتیاج و آزاد بودن وقت مالك

۹۷ - استارک (F. Stark, Valleys, p. 268) ارزن را کشت معتبری در بیرون بشم

صورت می‌گیرد. رسم بوجاری تدریجی غله در ناحیه ساحلی دریای مازندران بسیار قدیمی^{۹۸} و ظاهراً متأثر از اقلیم بارانی تابستان است که مانع از خشک شدن سریع خوشه‌هاست. از سوئی موعده شخم تازه زود فرا می‌رسد و وقتی برای بوجاری غله نمی‌ماند. و اما رسم استفاده از «کوپا» باید جدید و وابسته به نظام مزارع باز و چرای آزاد دام‌ها باشد که هم‌اکنون ویژگی عمده کشت در کلاردشت است. باتوسل به این وسیله، محصول از گزند گله‌ها، که پس از پایان فصل درو یله هستند، در امان می‌ماند.

کشت غلات کشتی دیم است. در این شرایط اقلیمی که ریزش باران سالیانه ظاهراً بین ۱/۵ تا ۲ متر و به صورتی بسیار یکنواخت پراکنده در همه فصول می‌باشد البته ضرورتی برای آبیاری پیش نمی‌آید. معدودی نهر آبیاری که انحراف آب سرداب رود پرعهده آنهاست دقیقاً به مشروب

۹۸- این شیوه در کتاب الممالک والمسالك ابن خردادبه، Edition Hadj-Sadok, Bibliothèque Arabe - Française, VI, Alger, 1949, p. 27.

که در قرن نهم نوشته شده توصیف گردیده است: «در ولایت روم، واقع در سواحل دریای خزر، سرزمینی است موسوم به المستطیل که در آن، باران تابستان و زمستان، مدام می‌بارد. بطوری که مردم این ناحیه نه قادرند غلات خود را بگویند و نه آنرا بادهند. اینان ناگزیر بغله‌های درخانه‌های خود انبار می‌کنند تا بتدریج بر حسب نیازهای خود از آن استفاده کنند. بدین معنی که خوشه‌ها را در دستان خود می‌مالند و دانه‌های حاصل را آرد می‌کنند و به مصرف تهیه نان می‌رسانند». این توصیف را مجدداً چندسال بعد در کتاب العلق والنقیسه ابن رسته (Edition Hadj - Sadok, ibid, pp.63-65) می‌بینیم. در مورد «کوپا» اشاره‌ای داریم از اچ. ال. ولز، H. L. Wells, From Tehran towards the Caspian, Geographical Journal, VIII, 1896, pp. 501-13. که درباره دره سفلی چالوس آمده است.

نمودن باغ‌ها و مزارع علوفه واقع در کنار رودخانه اختصاص یافته‌اند و بسیاری مواقع آنقدر آب فراوان است که هیچ نوع مداری برای تقسیم آب در نظر گرفته نمی‌شود.^{۹۹} باهمه مرطوبی بودن این اقلیم، بازدهی دیمه - کاری غلات ضعیف و به‌طور متوسط چهار یا پنج برابر بذر است. تنها با فشرده‌تر کردن بذر افشانی (۰.۰ کیلوگرام در هکتار) در زمین‌های کود داده شده به‌وسیله استقرار گله‌هاست که میتوان به‌بازدهی نسبتاً رضایت بخشی (۱۵ کنتال به‌هکتار) نایل آمد.

۳- منظره روستائی :

در واقع دوام این کشاورزی در دشت کلار بدون پیوندی نزدیک با چرای گله‌ها امکان‌پذیر نیست. واقعیت اینست که رمه‌ها به‌آسانی از زمین‌های تحت آیش استفاده می‌کنند. در تمامی بخش بالادست دشت، آهنگ کشت برگردش دوساله غلات باضافه آیش استواراست. در بخش پایین دست، آهنگ برگردش بردو سال کشت پیاپی غلات و دوسال آیش

۹۹- بدین قرار در رودبارك دو نهر كوچك آبیاری، یکی بر ساحل راست رود، و آن دیگری بر کرانه چپ آن وجود داشته‌است که باغ‌ها را کاملاً سیراب می‌کرده‌است. نهری بزرگتر نیز از ۴ کیلومتری بالادست آبادی از رودخانه منشعب می‌شود بنام نهر ملک‌شاه که احداث آن ظاهراً به‌عصر سلجوقیان می‌رسد. تقسیم آب این نهر به‌خلاف آن دو دیگر برمداری معین استواراست. آب این نهر به‌دو بخش تقسیم می‌شود. یک‌بخش سهم ده رودبارك است و بخش دیگر خود به‌دو سهم فرعی مساوی قسمت می‌گردد و به‌آبادی‌های اوجابیت و مهجیل اختصاص می‌یابد. نوبت تقسیم آب در هر دهکده با قرعه‌کشی معین می‌شود. این‌وضع در رودبارك در مورد آب چشمه‌ای بنام «حمام» واقع در کرانه چپ سرداب رود نیز مشاهده می‌گردد، که آب را به‌نوبت میان سی‌خانوار مقیم دهکده تقسیم می‌کنند.

قرار دارد. حاصلخیزی فوق العاده خاک و کمی وجود قلوه سنگ و سنگریزه امکان می دهد تا زمینی را که تازه از زیر کشت در آمده مجدداً شخم زد و تحت کشت در آورد. زمین های اسفن قلعه، پیش انبار، کلامحله، شکرکوه و کردیچال جملگی به این نظام زراعی پایین دست تعلق دارند. از سوی دیگر بخشی از اراضی لاهو و توی دره نیز وابسته به همین نظام است. دربالا- دست دشت، بازهمین سیستم زراعی بر زمین هایی که به تازگی آباد شده اند و هنوز حاصلخیزی نخستین خود را از دست نداده اند حکومت می کند. بهر حال، زمین هایی که به آیش سپرده شده است، در یکی دوسالی که بزیر کشت نمی رود، قلمرو دام های بزرگی است که به طور مشترک از آنها نگاهداری می شود. مراقبت از این دام ها به عهده شبانی است که از ابتدای اردیبهشت، یعنی از زمانی که حیوانات منظمأ به خارج از «گاسرا» هدایت می شوند، تا انتهای درو استخدام می شود. پس از انجام درو معمولاً دام را به حال خود رها می کنند. با اینهمه در برخی بخش های مجاور کوه های جنگلی به سبب ضرورت حفظ دام ها از آسیب جانوران درنده، شبان را تا فروافتادن نخستین برف های زمستانی همچنان نگاه می دارند. از جمله در رودبارک چوپان در ازای دریافت ۱۲ کیلوگرام گندم و ۵ تومان پول (۱۹۵۸) برای هر رأس دام تمام فصل را تالیستم اکتبر متعهد حفاظت گله ها باقی می مانده است.^{۱۰۰}

۱۰۰- با اینهمه در رودبارک استخدام شبان مشترک همه ساله تکرار نمی شود. معمولاً زمانی به سراغ شبان می روند که نوبت آیش به زمین های بسالادست، یعنی زمین های مرتفع مجاور تپه ها می رسد و خطر حمله حیوانات وحشی جدی می گردد. ولی زمانی که زمین های پایین در آیش است حیوانات را غالباً آزادانه رها می سازند و در عوض يك محافظ برای

تلفیق تک کشتی غلات و چرای دام‌های بزرگ منجر به ایجاد سازمان « مزارع باز »^{۱۰۱} بازمین‌های بزرگ در داخل هر یک از واحدهای روستائی شده است . در بالادست دشت که در آن کشت برمدارگردش دوساله است زمین‌هائی که سال پیش زیر کشت رفته‌اند ، با جنگلی از کوپاها که هنوز بقایای محصول بر روی آنها انبار شده است خود را کاملاً مشخص می‌کنند . در عوض زمین‌هائی که منتظر کشت‌اند سخت و عریان باقی مانده‌اند . در بخش پایین دست ، تضاد میان مزارع کشت‌شده و اراضی تحت آیش هم چنان برجاست ولی دوره دوساله کوپاها با کشت مقارن می‌گردد و از اینجاست که ضرورت تهیه کوپاهائی با پایه‌های بلند که بتواند محصول را از گزند

→ حفاظت کشتزارها در نظر می‌گیرند . این مرحله استخدام تناوب شبان مشترک امری است که سابقه آن به بیست و پنج سال اخیر می‌رسد که طی آن حد جنگل‌ها عقب‌نشسته است . قبل از این تاریخ به سبب خطر فوق‌العاده جانوران درنده به ضرورت ، هم‌ساله به استخدام چوپان اقدام می‌شده است .

۱۰۱- در نظام مزارع باز (اوپن فیلدها) هیچ نوع مانع ، اعم از طبیعی و مصنوعی ، یکپارچگی قطعات مزارع را برهم نمی‌زند و کشتزارها با هیچ پرچینی محدود نمی‌گردد . این نظام که مبتنی بر تولید وسیع غلات است معمولاً منطبق بر مناطقی است که سنت کشت غلات به روزگاران بس دراز می‌رسد و ضرورت تلفیق زندگی کشاورزی و گله‌داری رعایت نوعی تناوب را در کشت اجباری می‌سازد . خانه‌ها معمولاً به هیأتی مجتمع و فشرده درمی‌آیند و چرای آزاد دام‌ها در زمین‌ها تحت آیش عملی می‌گردد . در این نظام که در سراسر عالم از وستفالی گرفته تا شرق فرانسه و از آناتولی مرکزی تا سنگال همه جا پراکنده است مناسبات و علقه‌های زندگی اجتماعی میان افراد ، مستحکم‌تر از نظام مزارع بسته (بوکازها) است .

دام حفاظت کند احساس و توجیه می‌گردد. در این میان تنها باغ‌های مجاور دهکده و مزارع ارزن که بسیار دیرتر از غلات زمستانی درو میشوند محصور هستند. ارزن ماههای ژوئیه و اوت و سپتامبر را که مزارع گندم و جو پس از درو به چرای حیوانات سپرده‌اند هنوز بر جای است. لکه‌های طلائی مزارع ارزن، محصور شده در پرچین‌هائی محکم، در سراسر انتهای تابستان در فراخنای خاکستری کشتزارهای درو شده گندم و جو وجود خود را مشخص می‌کند (عکس ۸). سوای این فضاها محصور در مابقی زمین‌ها دام‌ها آزادانه در رفت و آمدند. البته این بدان مفهوم نیست که در منظره روستائی هیچ نوع پرچینی وجود نداشته باشد. زیرا غالباً اتفاق می‌افتد که بر اثر رطوبت هوا پرچینی طبیعی در منتهی‌الیه مزارع تشکیل شود. از سوئی تمایل کشاورزان به عینیت بخشیدن به حدود مزارعشان موجب روئیدن درختچه‌هائی در حد نهائی کشتزارها می‌گردد. ولی این پرچین‌ها غالباً کوتاه و غیر ممتد بوده و بهیچ روی مزارع را محصور نمی‌کند (عکس ۸) و از این جهت با بوکازم‌های دفاعی غیر قابل عبوری که گرداگرد مزارع ارزن را احاطه کرده‌اند متفاوت است. اینکه مقتضیات ناهمواری و شرایط توسعه پوشش گیاهی طبیعی در ایجاد این قبیل پرچینها بسیار مؤثر افتاده مسأله‌ای است که با تراکم فوق‌العاده آنها در بیرون بشم تایید می‌گردد. در بیرون بشم، سرزمین پرعارضه واقع در حاشیه و خارج از کلاردشت، در حاشیه مزارع توده‌های متراکمی از سنگ دیده می‌شود که توسعه پرچین را در منتهی‌الیه کشتزارها تسهیل می‌کند.

این سازمان جمعی در منظره روستائی گاهی حتی از مرحله دهات منزوی در گذشته است و در مواضعی که شرایط ناهمواری مقتضی بوده به صورت توافقهائی در مورد تناوب کشت میان آبادیهای مختلف تجلی

کرده است. و این وضع را بخصوص در بالادست دشت بردو جانب رودخانه سرداب رود، که آبادی‌ها در آن در پی یکدیگر قرار گرفته‌اند، می‌توان مشاهده کرد. یک چنین توافقی در تناوب کشت میان ده رودبارک و مهجیل وجود داشته است و اراضی واقع در پایین، نزدیک سرداب رود، از همان تناوبی تبعیت می‌کرده‌اند که زمین‌های واقع در بالا (یعنی واقع در بالا دست کاریز ملک‌شاه). این گونه توافق تا آبادی اوجابیت نیز تعمیم می‌یابد. بطوریکه زمین‌های بالای اوجابیت که متصل به زمین‌های پائین مهجیل است از یک نظام زراعی واحد پیروی می‌کنند (شکل ۱۲). در آن طرف سرداب رود چنین وضعی را میان اراضی چسبیده بهم دوده مکا و ولول می‌بینیم.



ولی توافق در انتخاب یک تناوب مشترک میان آبادیهائی که اراضی زراعتیشان در دو جانب دشت قرار گرفته‌است وجود ندارد. مثلاً میان آبادی‌های ولول و مکا از سوئی و اوجابیت از سوی دیگر هیچ نوع توافقی حاصل نیامده است. بطوریکه در ۱۹۵۸، اراضی پایین ولول و مکا زیر کشت بوده در حالیکه کشتزارهای اوجابیت در کنار رود تحت آیش قرار

داشته است. این امر نشان می‌دهد تاچه حد قرار گرفتن در حاشیه يك دامنه کوهستانی در توسعه نظام زراعی مؤثر می‌افتد. البته مثالهای دیگری هم اینجا و آنجا در اطراف دشت میان دوآبادی همسایه قابل ذکر است. بدین گونه در عرض يك قرن ونیم، اراضی زراعتی کلاردشت از لحاظ تحول به مرحله نهائی تشکیلات جمعی دست یافته است. احتمال فراوان می‌رود که سازمان مزارع باز از زمان ورود کردها، با از میان برداشتن فضاهای آزادی که در آن رمه‌های طوایف گیلک هنوز به حیات خویش ادامه می‌داده‌اند آغاز شده باشد و انسان و حیوان ناگزیر گردیده‌اند تا تأمین معاش خود را از يك زمین واحد منتظر باشند. با این بیان شتاب تحولی که بر اثر برهم خوردگی دامنه‌دار وضعیت دموگرافیک حاصل آمده و موجب پیدایش سریع شرایط تکوینی نظام جمعی کشاورزی - دامداری گردیده است می‌تواند مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. سرزمین کلاردشت از لحاظ قراین تاریخی دقیقی که ارائه می‌دهد بسیار پرمعنی است و زمانی که شرایط اساسی تحول در آن موجود بوده باشد می‌تواند اطلاع دقیقی درباره چگونگی آهنگ عمومی تحول مناظر روستائی به دست دهد. منظره روستائی در دشت کلار لاجرم به صورت نتیجه محتوم و منطقی تراکم شدید جمعیت‌هائی بامنشأ گوناگون خودنمائی می‌کند.

دوم - زندگی دامداری کوهستانی

۱- دام‌های کوچک :

وجود اراضی کشاورزی غنی و وسیع در دشت، و کار فراوانی که این اراضی ایجاب می‌کرده است طبعاً به دامداری کوهستانی خصوصیتی جمعی بخشیده است. بهره‌برداری از دره‌های کوهستانی که از يك قرن ونیم

قبل در تیول رؤسای طوایف کرد و یا در تملك مالکان بومی بوده است دقیقاً در کادر سازمانی از نوع «کوهستان بزرگ» اداره می شده است. رمه‌هایی که رهسپار مناطق کوهستانی می شده‌اند دسته‌هایی بوده‌اند مرکب از صد تا صد و پنجاه گوسفند. این گوسفندان را به شبانانی واگذار می کرده‌اند که یا از طرف مالکان بزرگ و صاحبان اراضی بیلاقی استخدام می شده‌اند و یا اینکه با گروهی از خرده مالکان دامدار قرارداد داشته‌اند. اجرت شبان به‌طور متوسط، از قرار سالیانه چهار تا پنج تومان برای هر راس دام، بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ تومان در تقییر بوده است. به علاوه مخارج خوراک و پوشاک و پای افزار شبان نیز به عهده مالك گله بوده است. شبانان مالکان بزرگ برای حیواناتشان از پرداخت حق مرتع تابستانی در بیلاق و حق چرای زمستانی برای چراگاه‌های واقع در کرانه‌های دریای مازندران که به وسیله مالکان بزرگ به اجاره گرفته شده است معاف بوده‌اند. این دام‌ها که عددشان گاهی به دهها راس بالغ می‌گردد همواره همراه سایر دام‌ها به چراگاهها می‌روند. رمه‌های بسیار کوچک البته فاقد ارزش اقتصادی هستند و تنها در سطح سراسر بیلاق، یعنی در کادر يك دره مستقل و صاحب عنوان و غالباً دارای مالکی واحد است که گردآمدن حیوانات (که عددشان به‌طور متوسط به دو تا چهار هزار راس بالغ است) و تقسیم فرآورده‌هایشان اهمیتی اساسی می‌گیرد. دوشیدن شیر کلیه دام‌ها در محلی واحد و دوبار در روز - یکی از ساعت نه صبح تا ظهر و دیگر از ساعت سه تا شش بعد از ظهر - صورت می‌گیرد و حیوانات را در انتظار نوبت مدتی در زمین‌های سنگلاخی اطراف که بکلی از پوشش علفی خود عاری شده است نگاه می‌دارند. شیر همه میش‌ها را جمع و به‌صورت روغن تا آخر فصل حفظ می‌کنند. تقسیم فرآورده‌های دامی به‌هنگام جفت‌گیری (که معمولاً در حدود

پانزدهم مردادماه تا اوایل شهریورماه صورت می‌گیرد و بره‌های نوزاد در دی‌ماه در قشلاق دریای مازندران متولد می‌شوند) و زمانی که دوره شیر دهی خاتمه می‌پذیرد آغاز می‌گردد. ابتدا سهم مالک بیلاق به‌عنوان حق مرتع از مجموع محصول کسر می‌شود (مثلاً در سال ۱۹۵۸ در بیلاق بریر ۲۱،۶ ری ۱۲ کیلوئی کره، که معادل ۲۵۲ کیلوگرام بوده به‌مالک مرتع رسیده‌است). پس آنگاه بقیه محصول را میان صاحبان دام‌ها قسمت می‌کنند. در این توزیع فرآورده‌های دامی شماره دام صاحبان احشام دخالتی ندارد. بلکه مبنای تقسیم برحسب میزان شیر هر رومه در نخستین هفته شیردهی است که ضمن آن پیش‌ها و بزهای هر صاحب رومه را به تفکیک می‌دوشند. پس از تقسیم نیز معمولاً صاحبان دام به بیلاق می‌آیند تا سهم خود را به پنیر تبدیل کنند. و این البته در صورتی است که تبدیل شیر به پنیر در ده صورت نگیرد. دوشیدن شیر و تهیه پنیر غالباً به‌عهده معدودی از شبانان است (در بریر مثلاً در ۱۹۵۸ از قریب به چهل شبان موجود هشت نه نفر انجام این امور را برعهده داشته‌اند) که نگاهداری دام‌های تحت نظر خود را به سایر شبانان واگذار می‌کنند. سازمان کار نیز مانند سازمانی که بر توزیع محصولات دامی نظارت دارد در سطح بیلاق دره و از نوع «کوهستان بزرگ» انجام می‌شود.

از اینروست که وضع کوهستان بسیار کم بر اثر مداخلات انسان دگرگون شده‌است. تأسیسات مربوط به دامداری به‌حد ناچیزی تنزل می‌کند. مثلاً در کوه‌های بریر در وسط یک پادگانه آبرفتی با عرض تقریباً بیست متر بر روی جدارهای کم و بیش هموار دره و بر فراز رودخانه سیلابی به‌دو بنای تقریباً اساسی برمی‌خوریم مرکب از کلبه‌هائی سنگی با بامی از چوب به‌نحوی که به‌هنگام زمستان بتوان پیاده‌اش کرد. این دو بنا یکی

«کورکی Kourki» محل نگاهداری کره است و آن دیگری سرپناهی برای شبانانی که به دوشیدن شیر و تهیه کره و پنیر می پردازند. میان این دو بنا راهروی تنگ و سرپوشیده ای قرار دارد که در آن دامها را می دوشند. ابتدا حیوانات را به این دالان تاریک هدایت می کنند. در آنجا آنها دوشیده می شوند و از نو در طرف دیگر بخش می گردند. اندکی دورتر محل نگاهداری کوزه ها است که به آن «کله کولوم Kala Kouloum» می گویند. این محل که کوزه ها را تمام زمستان در آن حفظ می کنند بامی مقاوم تر دارد تا پوشش



برف زمستانی را بتواند تحمل کند. در آن سوی سیلاب، بناهای ابتدائی دیگری است بنام «کشک نفر Kachg-é-nefar» که اختصاص به تهیه کشک دارد که نوعی گرد خشک شده پنیر است و آنرا از دوغ می گیرند و سپس در آفتاب خشک می کنند. این بنا مرکب از تیرهایی است عمودی و بر روی آن تیرکهایی نیمه استوانه ای از تنه بلند درختان به طور افقی بنام «تلمه لب Telm-é-lap» قرار می دهند. غیر از آنچه آمد، هیچ بنای

دیگری که ساخته دست انسان باشد در کوهستان به چشم نمی خورد . شبانانی که بارمه‌ها مشغولند عموماً شب را زیر آسمان در گودی سنگی در پناه روانداز بلند نمودیشان به صبح می‌رسانند .

با این حال بخش‌های مختلف چراگاه‌ها از بسیاری جهات متمایزند و بر صحرائی که برگرداگرد کلبه‌های ابتدائی تهیه فرآورده‌های دامی گسترده شده است مقرراتی دقیق حکومت می‌کند . دام‌ها را از انواع گوناگون به اقتضای تقویم تولید مثل و دوره شیردهی‌شان از قسمت‌های دور از هم گرد می‌آورند و آنها را در بخش بزرگی از اوقات اقامتشان در ییلاق به سه دسته بزرگ تقسیم می‌کنند . دام‌های شیرده ، یعنی میش و بز را به مساعدترین چراگاهها که به فاصله‌ای نسبتاً کوتاه برگرد کلبه‌ها حلقه زده‌اند می‌فرستند . حیوانات غیر شیری عقیم و همچنین دام‌های جوانسالی را که در زمستان پیش زاده شده‌اند و به هنگام صعود به ییلاق از مادرانشان جدایشان کرده‌اند به مراتب فقیرتر روانه می‌سازند . مثلاً دره بلند و سنگلاخی خرم‌دشت که به هزار چم می‌رسد ییلاق دام‌های غیر شیری است . در حالی که ییلاق دام‌های شیری دره بریر است . دسته سوم که قوچ‌ها و بزهای نر باشند تا وقت جفت‌گیری جدا از گله نگهداری میشوند و هنگامی هم که به گله راهشان می‌دهند قبلاً برخی بزهای نوسال را که قدرت تحمل زایمان در بحبوحه سرمای زمستان را ندارند از گله جدا ساخته‌اند . اجتماع این بزهای جوانسال با بزهای نر در نیمه اکتبر ، یعنی درست قبل از آغاز فرود به جانب دشت ، صورت می‌گیرد . بهر حال این گروه از دام‌ها ، که هیچگاه عددشان از عشر مجموعه گله تجاوز نمی‌کند ، رمه جداگانه‌ای تشکیل می‌دهند که در فاصله ۱۵ اوت تا ۱۵ اکتبر هنوز اندکی شیر تولید می‌کنند . بنابراین در پایان فصل ، یعنی در انتهای دوره

اساسی شیردهی و تقسیم فرآورده‌های دامی هنوز سه گروه اساسی از دام در منطقه وجود دارد. در این ایام حیواناتی که دوره شیردهی آنان بسر رسیده است به دام‌های عقیم که در دره‌های مرتفع‌تر بسر می‌برند ملحق می‌گردند و چراگاههای اطراف کلبه‌ها که از این پس بطور محسوسی کم-پشت‌تر شده‌اند به آخرین دام‌های شیرده تفویض می‌گردد.^{۱۰۲}

آهنگ مهاجرت فصلی نیز - البته با چند روز پیش‌و‌پس که طبیعتاً مربوط به تغییرات شرایط اقلیمی سالیانه است - از پیش به خوبی معین گردیده است. در خود ییلاق موعد اصلی مهاجرت، بطوری که گذشت، عبارت است از زمان جفت‌گیری دام‌ها و تقسیم فرآورده‌های دامی در آخرین روزهای مرداد (۱۵ تا بیستم اوت). صعود به جانب ارتفاعات ییلاقی در نخستین نیمه اردیبهشت (۲۰ آوریل - ۵ مه) صورت می‌گیرد. با این حساب گله‌ها یک‌ماه‌ونیم را در نخستین اشکوب ییلاق‌های بهاری در دره سرداب رود، واقع در ناحیه جنگلی می‌گذرانند، آنجا که وجود کلبه‌های چوبی آشکارا مبین توقف رمه‌هاست (اکاپل بدین صوارت ییلاق بهاری دره شهر زمین است و ولی کلات ییلاق بهاری دره برین). در پاره‌ای زمین‌های این ییلاق

۱۰۲ در نیمه سپتامبر در منطقه وندرابان - بریر، در ارتفاع ۲۱۰۰ تا سه هزار متر

به تیره‌های نباتی زیر بر خورده‌ایم :

Artemisia absinthium, *Beta lomatogona* F. M., *Brassica* sp., *Campula* sp., *Chenopodium vulvaria* L., *Lepidium sativum*, *Malva neglecta*, *Medicago* sp., *Mentha Sylvestris* L. var. *Stenostachys* Boiss., *Plantago major* L., *Poa annua* L., *Poa bulbosa* L., *Ranunculus* sp., *Silene* sp., *Thymus Kotschyanus* Boiss. et Hoh *Trifolium pratense* L., *verbascum* sp., و در خرم‌دشت در ارتفاع ۲۷۰۰ متر به :

بهاری که بخوبی کود دیده‌اند شبانان به کشت سیب زمینی اقدام می‌کنند و برداشت محصول، که بدان چندان امیدی نمی‌توان بست، به بازگشت مجدد به این اراضی به هنگام فرود موکول می‌گردد^{۱۰۳}. در نخستین روزهای تیرماه که حدود بیستم ماه ژوئن باشد گله‌ها به ییلاق‌های فوقانی صعود می‌کنند. فرود بزها در نیمه اول ماه مهر (۲۱ سپتامبر - ۵ اکتبر) و فرود گوسفندان اندکی دیرتر، تانزول نخستین برف‌ها انجام می‌شود. گوسفندها گاهی پانزده روز پس از ریزش اولین برف به طرف پایین حرکت می‌کنند. گله‌بزها دوسه هفته‌ای را در حول و حوش آبادی، در تپه‌های اطراف می‌گذرانند. در حالی که گوسفندان قبل از فرود به جانب اراضی قشلاقی، که تا اواخر ماه مهر خاتمه می‌پذیرد، فقط چند روزی فرصت دارند که در تپه‌های حوالی دهکده بمانند.

واما چراگاههای زمستانی که دور رفت و آمد دام‌های کوچک را تکمیل می‌کند در جنگل‌های کرانه‌های دریای مازندران واقع شده است و توسط صاحبان رمه‌های بزرگ از مالکان آنها به اجاره گرفته می‌شود. تا وصول به این مراتع زمستانی، احشام دوسه روز را در راه می‌گذرانند. گله‌های آبادی‌های واقع در بلندترین ارتفاعات از طریق کوره‌راه‌های رمه‌گردانان که از ساحل چپ سرداب رود می‌گذرد خود را به این چراگاه‌ها می‌رسانند. چراگاه‌های قشلاقی در کرانه دریای مازندران پراکنده است و محل استقرار آن بلافاصله پشت منطقه شالیزارهاست. مثلاً اوسکول اوسر، قشلاق دام‌های حسن کیف و بخشی از احشام توی دره است. در پشت کلارآباد، گردکوه قشلاق دهکده‌های ولول، توی دره و او جابیت است. در همین ناحیه واشکه‌سرا، قشلاق مهجیل

۱۰۳- آخرین حد کشت سیب زمینی و گندم نزدیک چایخانه و ندرابان، در محل تلاقی

دره بریر و دره خرم‌دشت در ارتفاع ۲۰۰۰ متری قرار دارد.

قرار دارد.

مناطق قشلاقی دیگری هم هستند که در ناحیه کوهستانی در فاصله ۱۵ تا ۲۰ کیلومتری دریا پراکنده شده‌اند. مثلاً پل زغال در دره چالوسرود قشلاق بخشی از رمه‌های قلعه‌نو و سنار و سیلهه و عده‌گاه زمستانی پیش‌انبار واقع در ساحل چپ سرداب رود است. اون آباد که میان چالوسرود و سرداب‌رود قرار دارد قشلاق زمستانی کلیه رمه‌هائی است که از کردیچال می‌آیند. به‌علاوه بخشی از رمه‌هائی که از قلعه‌نو و سنار می‌آیند زمستان را در اون آباد می‌گذرانند. مقصد گله‌ها بر حسب میزان اجاره‌ای که از طرف مالکان چراگاه‌ها مطالبه می‌گردد ممکن است تفاوت کند. مثلاً در ۱۹۵۸ گله‌هائی که از او جابیت می‌آمده‌اند به‌عوض قشلاق گردکوه به خان‌بشم واقع در همان منطقه رفته‌اند. احشام بزرگ مالکان کرد رودبارک را معمولاً رسم بر آن بوده است که به قشلاق حوالی کلارآباد و تیرلوت سر بروند. ولی به‌عهد سلطنت پهلوی که خوانین کرد به حوالی شیراز تبعید و ناگزیر گردیدند تا قبل از عزیمت احشام خود را به قیمتی نازل به رعایای خود واگذار کنند. حوزه رومه‌گردانی زمستانی به‌نحو محسوسی محدودتر شد و در منطقه خرم‌سر، در فاصله چهارساعت راه از ساحل دره متوقف ماند. ابنیه مخصوص پرورش دام در بخش قشلاقی به‌رحال بسیار ابتدائی و مختصر است. «گاو سراها» و «گوسفند سراها» را از تنه درختان و یا بهتر از الوار می‌سازند و بام آنها را از چوب‌هائی که به‌وسیله سنگ ثابت مانده‌اند می‌پوشانند. ذخیره قوت دام‌ها علف‌هائی است که شبان مسؤل حفاظت چراگاه در فصل تابستان جمع‌آوری می‌کند. به‌علاوه گاهی اندکی غله را که در همان حوالی خریده‌اند باین منظور اختصاص می‌دهند. اگر برگ درختان هم به‌گیاهان علوفه‌ای افزوده شود دیگر دام‌ها از لحاظ

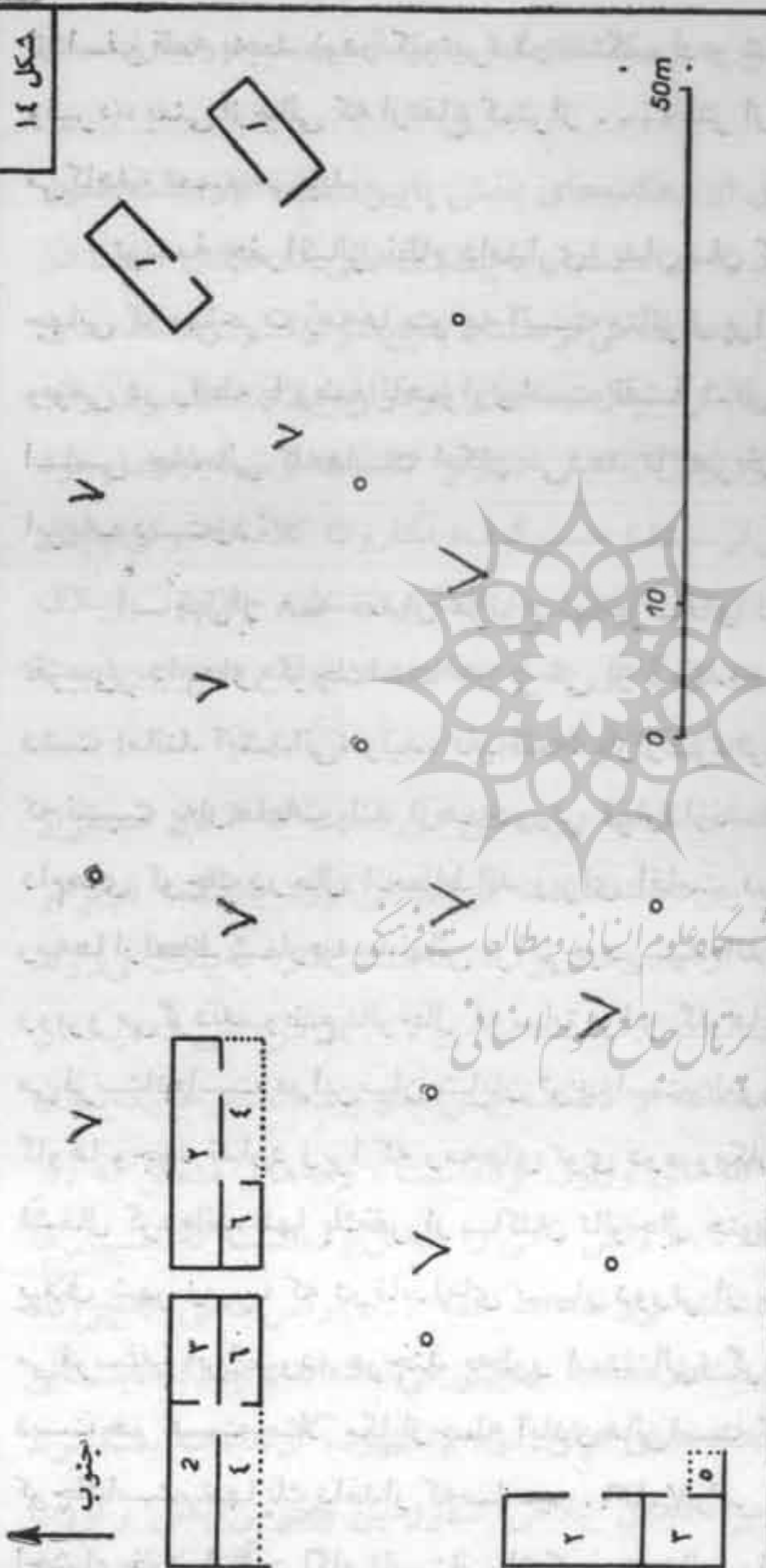
خوراک در مضیقه نیستند^{۱۰۴}. بهر حال از نخستین روزهای سال ایرانی، یعنی از اواخر مارس بازگشت گله‌ها به جانب ارتفاعات آغاز می‌گردد. رمه‌ها نزدیک به یک ماه در حوالی آبادی باقی می‌مانند و آنگاه، در اواخر ماه آوریل، رهسپار اشکوب‌های زیرین بیلاق‌ها می‌گردند.

ولی معینا همه رمه‌های کوچک بدین منوال به قشلاق‌های ساحلی روی نمی‌آورند و گاهی اوقات ترجیح می‌دهند تا زمستان‌ها را در ناحیه جنگلی واقع در مجاورت دهکده‌ها و در عمق دره‌های محفوظ بسر آورند. در رودبارک از قریب چهار هزار راس دام کوچک متعلق به ده، در حدود ۵۰۰ راس زمستان‌ها را در قشلاق‌های متعلق به دو دهقان گیل رودبارکی می‌گذرانند. این قشلاق‌ها که در سه چهار کیلومتری بالای آبادی در دره سرداب رود قرار گرفته است دارای دو آغل بزرگ مشترک است که در یکی ۳۰۰ راس و در آن دیگری ۲۰۰ راس دام جای می‌گیرد. رسم رایج در کلیه روستاهای حاشیه کلاردشت مشابه و یکسان است. بدین معنی که غالباً رمه‌های کم‌اهمیت‌ترین خرده مالکان، زمستان‌ها را در آبادی می‌گذرانند. در حالی که مالکان معتبرتر ناگزیر دام‌های خود را به نوعی رمه‌گردانی در مناطق دور دست می‌فرستند. بالا بتهمه گذرانیدن زمستان درده در بخش بیرون بشم

۱۰۴ در بیلاق زوات که در شکل ۱۴ آمده است ما در زیر پوششی از درختچه‌ها از نوع *Sambucus ebulus* L., که غیر قابل مصرف بوده‌اند تیره‌های نباتی زیر را تمیز داده‌ایم: *Albizzia julibrissin*, *Coronilla varia* L., *Poa nemoralis* L., *Polygonum mite* Huds., *Pteridium* (L.) Kuhn., *Setaria viridis* (L.) p. de Beauv., *verbena officinalis* L.,

و از میان درختان *Abutilon avicennae* Gaertn و دو نمونه بسیار عالی از *Gleditschia Caspica* با ذخیره بسیار فراوانی از برگ به چشم می‌خورده‌اند.

شکل ۱۴



- ۱- گوسفندان و بزها
- ۲- دام‌های بزرگ شیری
- ۳- دام‌های بزرگ جوان
- ۴- سایبان برای دوشیدن دام
- ۵- سایبان برای گاوهای غیرشیری
- ۶- انبار گاه ساخته‌شده از تنه درختان با بامی که روی آنرا از چوب پوشانیده‌اند - برای نگاهداری چوب‌ها روی بام معمولاً از قطعات سنگ استفاده می‌شود - انبار گاه به صورت یک اشکوب، سراسر بخش فوقانی بنا را اشغال می‌کند -
- ۷- بیشه‌زار در حال انحطاط. با چند اصله درخت بزرگ

فضایی درسواحل دریای مازندران

(مقصود دهکده زوات نزدیک کلارجان در جنوب شرقی تخت سلیمان است که تعلق دهدلیر بشمار می‌رود)

از اسفن قلعه به بعد (ودر کیوتیر، در سنگسرك و شهیر و کرکال و هردانکو و غیره)، یعنی از جایی که ارتفاع کمتر از ۱۰۰۰ متر از شدت سرمای زمستانی می‌کاهد، تعمیم می‌یابد.

توسعه جغرافیائی نظام دامداری، بدان‌سان که وصف آن گذشت، و جهاتی که مهاجرت رمه‌ها متوجه آنست متأثر از پراکندگی جمعیت‌های کرد و بومی در رابطه با وضع ناهمواری است. نقشه شکل ۱۰ که مبین خط‌سیر اساسی جابجائی گله‌هاست امکان می‌دهد تا به برخی ملاحظات اجمالی در این باب دست‌زد:

۱- قبل از همه فقدان هر نوع مهاجرت‌های دامداری و عدم وجود تقریبی دام‌های كوچك است در برخی از دهکده‌های واقع در پایین‌دست دشت (مانند آبشیدانی، ولید، تاب‌قلعه، بازارسو، تورسو، پاقلعه‌کلاردشت) که نسبت به ارتفاعات بلند از همه دورتر قرار دارند. در دهکده‌های دیگر نیز دام‌های كوچك در حال انحطاط‌اند و برای اقامت در ییلاق‌هایی که در آن رمه‌ها از لحاظ شماره به حدنهایی تراکم خود رسیده‌اند بیش از پیش بادشواری روبرو می‌گردند. وضع تالوچال که سابق بر این گاوهایش را به ییلاق سنگسرك می‌فرستاده است در این میان شایان توجه است. امروز دیگر جایی برای این گاوها وجود ندارد زیرا که رمه‌های توی دره و مکارود بکلی جای آنها را اشغال کرده‌اند. تنها يك نفر از ساکنان تالوچال هنوز هم دام‌های خود را به ییلاق شهر زمین، که در فاصله‌ای بسیار دورتر از سنگسرك قرار دارد، می‌فرستد. این کمبود، هر چند به‌طور استثنائی، گریبانگیر دهکده‌های بالا دست هم هست. مثلاً مکا از جمله آبادی‌هایی است که تقریباً فاقد دام‌های كوچك است. تنها يك دامدار که صاحب ۶۰ تا ۷۰ رأس دام است موفق گردیده احشام خود را به چراگاه تابستانی اشکوب تحتانی واقع در منطقه جنگلی،

یعنی به رضاکش که متعلق به بزرگمالک گیل دهکده همسایه رودبارک است بفرستند.

۲- باینهمه پاره‌ای از دهکده‌های بخش پایین دست کلاردشت هنوز هم دام‌های کوچک خود را در تابستان به ییلاق‌هایی که مالکان آنها در آبادی‌های بالادست سکونت دارند می‌فرستند. بدین منوال، سوای دهکده‌های واقع در همسایگی ییلاق‌ها، کردیچال رمه‌های خود را به ییلاق سنگسرك روانه می‌کند؛ کردمحلّه، باز کردیچال و خیلی دورتر کلامحلّه و سما احشام خود را به ییلاق شهرزمین می‌فرستند؛ حسن کیف، مکارود، کلامحلّه و کردیچال باییلاق خوش آبکش، آبادی‌های توی دره، قلعه نو، سنار، چلاجور باییلاق گورت، حسن کیف و کم‌ویش گاهی همه دهکده‌های واقع در پایین دست کلاردشت با ییلاق بریر مرادده دارند.

۳- ازدحام فوق‌العاده گله‌ها در مناطق دوردست که امکان استقرار زندگی دامداری را در پایین دست دشت فراهم می‌آورد باینهمه در برابر تراکم شدید دام‌هایی که از آبادی‌های نزدیک تابستان‌ها را به ییلاق می‌روند بسیار در اقلیت بوده است. مثلاً قریب به تمامی ۴۰۰۰ راس دامی که تابستان را به ییلاق سیدیم می‌آمده‌اند از دهکده پیش‌انبار بوده‌اند. در حالیکه ییلاق زیم وعده گاه تابستانی گله‌های ولول بوده است. رمه‌های متعلق به ده رودبارک نهم ۴۰۰ تا ۵۰۰ راس دامی را شامل بوده است که تابستان‌ها را به ییلاق بریر و خرم‌دشت می‌رفته‌اند. همه ۲۵۰۰ راس دامی که چراگاه ییلاقیشان در اکیل بوده است از دهکده مهجیل می‌آمده‌اند و چراگاه تابستانی ۲۵۰۰ راس دام‌های دهکده‌های توی دره و مکارود، ارتفاعات سنگسرك بوده است. در مقابل چراگاه‌های ییلاقی شهرزمین و خوش آبکش و گورت مورد استفاده رمه‌های دهکده‌های مختلف است. باینهمه برتری عددی

دام‌هایی که از بخش بالادست به این ییلاق‌ها می‌آیند کاملاً آشکار است. با این بیان در کلاردشت دو تمایز منطقه‌ای کاملاً قابل توجه است. بدین ترتیب که بخش بالادست، که بیشتر دامپرور باقی مانده، در تضاد بارز با ناحیه پایین دست است که بیشتر کشاورز است. غرض از این بیان آن نیست که آبادی‌های پایین دست بکلی از دامپروری بریده‌اند. مثلاً اسفن قلعه دام‌های کوچک خود را تابستان‌ها به ریوت می‌فرستد که کاملاً در شرق توده بزرگ کوهستانی، در بالای مرزن آباد قرار دارد و فاصله آن تا ییلاق گورت تقریباً سه ساعت راه پیمائی است و در واقع شرقی‌ترین گروه بزرگ ییلاق‌های کرد را تشکیل می‌دهد. به علاوه بسیاری از دهکده‌های واقع در بیرون بشم وضعی مشابه اسفن قلعه دارند. با اینهمه این چراگاه‌های تابستانی واقع در دامنه شرقی در مقایسه با ییلاق‌های وسیع حوضه سراب‌رود که هر سال رویهمرفته ۲۵ هزار راس دام مناطق اطراف را می‌پذیرد^{۱۰۵} کم‌وسعت و از لحاظ تغذیه دام کم‌ارزش‌تر است.

این جهت‌گیری عمومی مهاجرت‌های دامی به‌طور کلی ثابت است و لااقل در دهکده‌های واقع در بالادست که فعالیت‌های دامی در آنها اهمیت دارد هر سال منظم‌اً تکرار می‌گردد. در حالی که در آبادی‌های واقع در پایین دست رمه‌ها هر طور که بتوانند می‌چرند. کمتر اتفاق می‌افتد که نقارها و منازعات رایج در دهات این سیر کلی را برهم زنند. با اینهمه در سال ۱۹۵۸، مالک چراگاه‌های ییلاقی بریر که مقیم دهکده رودبارک بوده است

۱۰۵- توزیع این دام‌ها میان ییلاق‌های مختلف به شرح زیر بوده است: در شهر زمین

۴۰۰۰ راس، در سیدیم ۴ هزار راس، در بریر ۴ هزار تا ۴ هزار و پانصد راس، در اکیل

۲ هزار و پانصد راس، در کورت ۲ هزار تا ۲ هزار و پانصد راس، در خرم‌دشت ۲ هزار تا ۳ هزار

راس و در سنگسرك ۲ هزار راس.



مانع از آن شد که ۷۰٪ راس از احشام ده اخیر به بریر بروند و جای آنها را به رمله‌های اوجابیت داد که سابقاً مشتری ییلاق مجاور شهر زمین بوده‌اند تا از این رهگذر ایجاد رقابتی کرده‌باشد. و بسیار احتمال دارد که ییلاق شهرزمین آن بخش از رمله‌های رودبارک را که بدین طریق از ییلاق بریر رانده شده‌بودند بمنظور مقابله به‌مثل بپذیرد.

۴- دام‌های بزرگ :

دامنه مهاجرت دام‌های بزرگ به مراتب از آنچه در مورد دام‌های کوچک آمد محدودتر است. اکثریت بسیار بزرگی از دهقانان جز چند راس دام شیری ندارند که آنها را مدام در آبادی نگاه می‌دارند و از سپردن آنها به شبان ابا می‌ورزند. تنها مالکان عمده که صاحب ۱۰ تا ۲۰ راس گاو هستند برای حفاظت دام‌های بزرگ شیری خود چوپانی استخدام می‌کنند و این چوپان دام‌ها را در بالای ده، البته نه در چراگاه‌های بلند که محل تردد دام‌های کوچک است بلکه در ته دره‌های پر علف ناحیه جنگلی مجاور به چرا می‌برد. بدین قرار در حال حاضر در رودبارک تنها چهار نفر (۳ نفر ایل و یک نفر گیل) هستند که دام‌های بزرگ خود را به ییلاق‌های پایین، واقع در دره سرداب رود، در زیر مراتع بهاری گوسفندان (اکاپل) می‌فرستند و هرگز اتفاق نمی‌افتد که این احشام به مراتع بهاری گوسفندان برسند. بزرگترین مالک دام‌های کوچک ده رودبارک که کردی است صاحب مراتع ییلاقی در ارتفاعات بلند از زمره چهار نفر مذکور نیست و از شش سال قبل از این نوع مهاجرت صرف‌نظر کرده و در همان حال کوشیده‌است تا دام‌های بزرگ خود را از سر باز کند. از چهار نفری که نام بردیم تنها یک نفر به اتفاق اعضای خانواده خود دست به کوچ تابستانی می‌زند و سه نفر دیگر

خانواده‌های خود را در ده باقی می‌گذارند تا به کارهای مزرعه سرگرم باشند و خود به تنهایی با دام‌های خویش به منطقه جنگلی می‌روند تا به دوشیدن شیر - که دوروز در میان صورت می‌گیرد - و تهیه فرآورده‌های دامی بپردازند. مالک بزرگ‌ده، زمانی که احشام خود را به خارج ازده می‌فرستاده است، يك گاوچران در استخدام داشته‌است. تأسیسات مربوط به این نوع دامداری بسیار ابتدائی و مختصر و عبارت بوده‌است از يك كلبه كوچك برای محافظت گله‌ها و يك فضای محصور سرباز برای دام‌ها که در اطراف آن در شب‌های خنک ماده هنوز آتش روشن می‌کرده‌اند. دام‌های بزرگ بالغ مطلقاً در هوای آزاد بسر می‌برند.

بدین قرار حرکت تابستانی گله‌های بزرگ از اوایل ماهه تا انتهای ماه آوریل انجام می‌گیرد. بهره مالکانه‌ای که در ازای استفاده از مراتع تابستانی پرداخت می‌گردد معادل يك کیلوگرام کره‌است برای هر رأس دام بزرگ. در زمستان دام‌های بزرگی را که دست به کوچ تابستانی می‌زنند و شماره آنها بکلی از امکانات تغذیه ده خارج است با رمه دام‌های كوچك به کوچ زمستانی در مراتع قشلاقی می‌فرستند و به شبان‌گوسفندها و بزها می‌سپارند. در ده خوراک دام‌های بزرگ، در روزهایی که نمی‌توانند خارج شوند، عبارت از کاه گندم است. در حالی که علوفه‌هایی با ارزش غذایی بیشتر را مانند علوفه‌های مصنوعی، کاه ارزن، سبوس، علف‌هایی که در اواخر ژوئن با داس از جنگل‌های انحطاط یافته و ته دره‌های واقع در ناحیه جنگلی بریده و تا آخر زمستان نگاهداری می‌شود به مصرف تغذیه دام‌های کاری به هنگام فصل کار می‌رسانند.

اگر مهاجرت دام‌های بزرگ شیری محدود به معدودی رمه‌های بزرگ است در عوض دام‌های بزرگ بدون شیر قابلیت تحرك بیشتری دارند.

دام‌های باربر يك ماه تا يك ماه ونیم، یعنی از نیمه دوم ژوئن تا اواخر ژوئیه بدون محافظ و آزادانه به ییلاق می‌روند و در مقابل حق مرتعی معادل سه تومان برای هر راس دام به صاحبان چراگاه‌ها پرداخت می‌شود. و اما گاوان نر به ییلاق‌های کم ارتفاع فرستاده می‌شوند. موعد حرکت آنها، هرگاه ضرورت بذرافشانی بهاری در میان نباشد، از تقریباً بیستم آوریل شروع می‌شود و مدت توقف آنها تا بیستم اوت طول می‌کشد. و اگر بخواهند بذر بهاره بریزند موعد حرکت آنها موکول می‌شود به بیستم مه. از رمه گاوان نر نیز کسی مراقبت نمی‌کند و در محل معتقدند که حیوانات وحشی را یارای حمله به آنها نیست. فرود این دام‌ها برای شخم به بعد از کوبیدن غله که منحصرآ به وسیله اسب صورت می‌گیرد موکول می‌شود. حق مرتع برای این گونه دام در حدود ۵ تومان برای هر راس دام است.

توصیفی که از زندگی دامداری دام‌های بزرگ در آبادی رودبارک به عمل آمد تقریباً برای کلیه آبادی‌های واقع در حاشیه دشت که تقریباً همگی فضاهائی مشابه در منطقه جنگلی در اختیار دارند صادق است. عدم تعادلی که به وجود آن در مورد دام‌های کوچک، میان دهکده‌های بالادست و پایین دست اشاره شد در اینجا وجود ندارد و بیشتر موقعیت مناطق دامپرور در کنار بخش ساحلی است که بدون توجه به ارتفاعات مجاور موجب توسعه مهاجرت هائی مشابه می‌گردد. به طور خلاصه مهاجرت تابستانی دام‌های بزرگ با همه اینکه محدودتر از مهاجرت دام‌های کوچک است منظم‌تر و یکنواخت‌تر است.

سوم - اربابان کوه و برزگران دشت :

مطالعه‌ای در محیط اجتماعی و توازن سنتی کلاردشت

۱- رژیم زمین‌داری :

رابطه میان منابع کشاورزی دشت و زندگی دامداری کوهستانی از بسیاری جهات، بطوری که دیده شد مربوط است به تباین جمعیتی میان کردها و گیل‌ها و تضاد منطقه‌ای میان دهکده‌های بالا دست، واقع در دشتی کم‌وسعت، و آبادی‌های پایین دست که فاقد دام‌های کوچک ولی صاحب اراضی زراعی وسیعی هستند. تأثیر این رابطه هر چند بصورتی ناکامل در سازمان اجتماعی منطقه نیز ظاهر می‌گردد. جامعه کرد از لحاظ سلسله‌مراتب اجتماعی بی‌نهایت گسترده‌تر است. اساس این جامعه را مالکیت بزرگ اراضی بیلاقی و رماهای احشام تشکیل می‌دهد. در مقابل برابری در جامعه روستایی بومی کهن ریشه‌تر و نسبتاً بیشتر است. البته جامعه اخیر فاقد مالکیت‌های بزرگ نیست ولی مالکیت‌های خرده نیز همپای آن در توسعه بوده است. مع علوم انسانی

شالوده جامعه کرد با شرایط اولیه اعطای زمین در رابطه قرار می‌گیرد. مالکیت نهائی اراضی بیلاقی به رئیس قبیله تفویض می‌گردیده و بعدها نیز منحصرآ در میان اولاد وی باقی می‌مانده است. امروز (۱۹۵۸) بیلاق‌های بزرگ سنگسرك، شهر زمین، خوش آبکش، بریر، خرم دشت، گورت و اکیل متعلق به پنج مالک است. نتیجه عادی این امر تفوق بی چون و چرای دام‌های کوچک مالکان بزرگ است که شماره آنها را تنها امکانات اجاره اراضی قشلاقی محدود می‌کند. مثلاً در بریر ربع ۴۰۰۰ دامی که تابستان‌ها به بیلاق می‌آیند متعلق به صاحبان چراگاه‌های تابستانی است

که در رودبارك اقامت گزیده‌اند. و یا در اکیل چهارپنجم ۲۵۰۰ رأس دامی که به کوچ تابستانی آمده‌اند از آن مالکان مقیم مهجیل است و دهقانان خود دام بسیار کم دارند و اگر اضافه‌شود که بیلاق سیدیم نیز متعلق به یک بزرگ‌مالک گیل مقیم پیش‌انبار است که به‌علاوه تملک بخشی از اراضی قشلاقی ده را نیز به‌اختیار دارد، آنگاه ملاحظه خواهد شد که در قلمرو دامداری اصل تمرکز در مالکیت زمین قانونی کلی و نافذ است. تنها یک بیلاق کوچک است که در تملک ساکنان ده قرار دارد و آن بیلاق زینه‌است که محل تردد رومه‌های ولول است. در یک کلام می‌توان گفت که لااقل نیمی از ۲۰ تا ۲۵ هزار رأس دامی که تابستان‌ها در چراگاه‌های بیلاقی جمع می‌شوند به مالکان اراضی کوهستانی تعلق دارند.

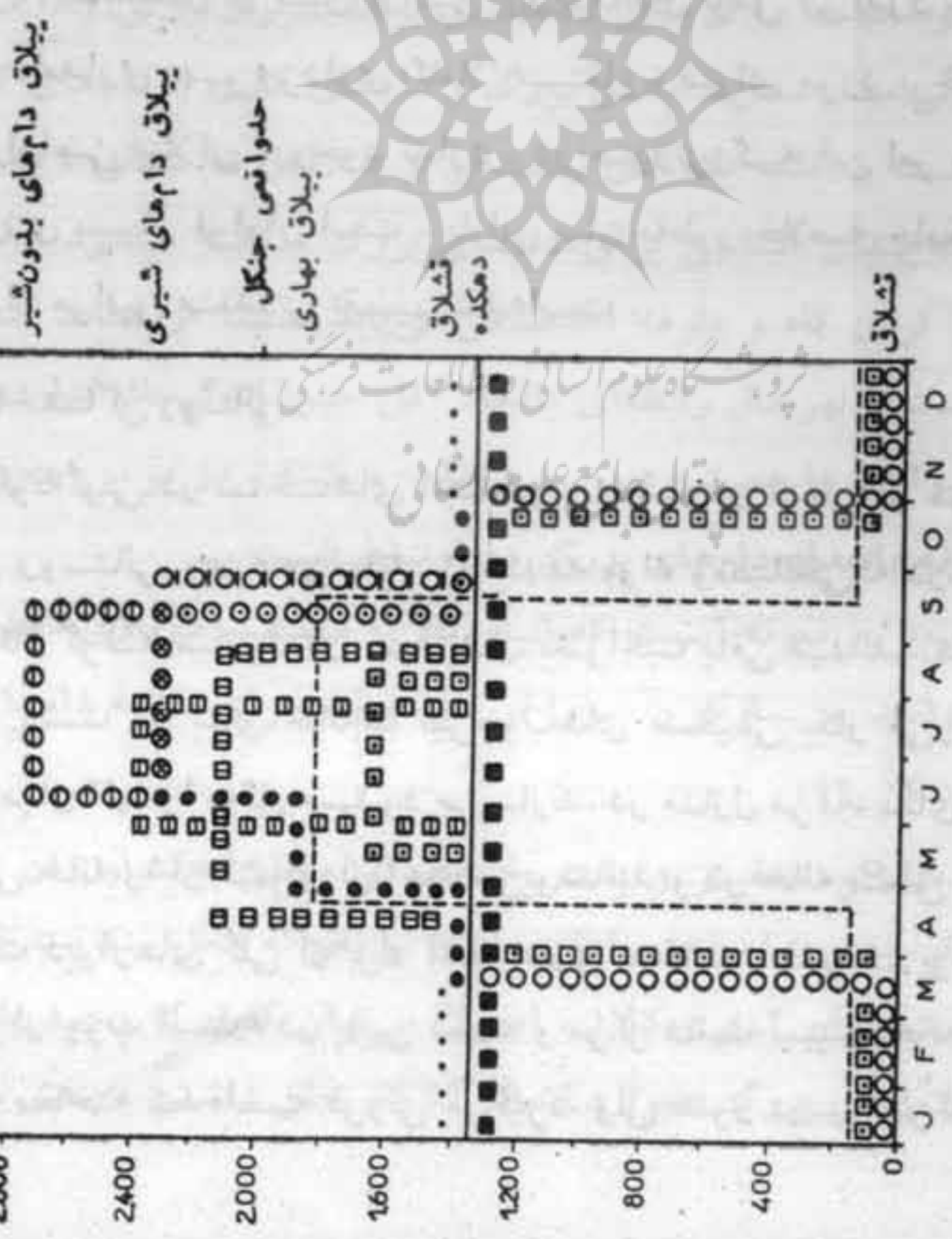
در برابر نفوذ کامل بزرگ‌مالکی در اراضی کوهستانی در عوض تساوی چشمگیری از لحاظ امکان بهره‌برداری از این اراضی به‌وسیله شبانان وجود دارد. بزرگ‌مالک کرد در استفاده از قلمروش تعصب قومی نشان نمی‌دهد. برای بهره‌برداری از چراگاه‌های تحت تملک او کافی است که داوطلب توانائی پرداخت حق مرتع داشته‌باشد. مثلاً از ۴۰ شبان ده رودبارك ۲۵ نفر گیل و ۱۵ نفر ایل بوده‌اند. بنابراین امر دامداری در جامعه کرد پیش از آنکه متکی به مردم باشد متکی به اربابان است.

به‌عکس اهمیت خوانین کرد در قلمرو کشاورزی بمراتب محدودتر می‌شود. در این قلمرو این خوانین نه تنها در برابر بزرگ مالکان گیل درخششی استثنائی ندارند، بلکه اهمیت املاکشان نیز از آنچه که در تملک دهقانان است بطور محسوس کمتر می‌باشد. مثلاً در رودبارك برجسته‌ترین خانواده کرد مالک ۵۵ هکتار اراضی مزروعی است و یک مالک گیل ۴۰ هکتار زمین دارد و مجموع املاک تحت اختیار دهاقین به ۹۰

هکتار می‌رسد که بطور متوسط به قطعات ۱ تا ۲ هکتاری تقسیم گردیده است. در مقابل لا اقل سی خانوار (که عموماً از طالقانی‌ها تشکیل می‌شوند) مطلقاً از تملك زمین محروم مانده‌اند. یادآوری کنیم که از ۱۳۹ خانواده ساکن رودبارك ۵ خانواده كرد، ۱ خانواده ترك، ۵۱ خانواده گيلك، ۲ خانواده طالقانی و ۸ خانواده با منشائی متفرق بوده‌اند (شکل ۱۱).

اراضی مزروعی ده، واقع در بلندترین بخش علیای دره سرداب‌رود، کم و بیش محدود است. در عوض در بخش بزرگی از کلاردشت شرایط مناسب‌تر بنظر می‌آید. در اوچابیت ۵ هکتار زمین بزرگ مالکی و ۱۰۰ هکتار اراضی دهقانی وجود داشته است. همین نسبت در اراضی مهجیل رعایت شده است. دهکده‌های همسایه ولول و مکا بطور کامل قلمرو خرده مالکان بوده‌است. در مکا رود و توی دره مالکیت بزرگ و کوچک هر دو وجود داشته‌است. در پائین کلاردشت وضع ظاهراً با آنچه آمد تفاوت چندانی را نشان نمی‌دهد. در لاهو خرده مالکی غلبه دارد و در کردیچال بزرگ مالکی و خرده مالکی باهم آمیخته است. بنظر می‌رسد که در سرزمین ناهموار بیرون بشم نیز - که ما موفق نشدیم به دقت آنرا مطالعه کنیم - خرده مالکی خارج از محدوده مناطق کردنشین و لا اقل در سنگسرك و شهری و بنفشه ده در اکثریت بوده باشد.

بهرمنوال بهره‌برداری مستقیم از زمین در املاك بزرگ، جز در پاره‌ای آبادی‌های واقع در پایین دست که يك یا دو تراکتور دارند، استثنائی است. ظاهراً خوانین کرد عنایتی به جانب این نوع بهره‌برداری نشان نمی‌دهند. اشتغال خاطر عمده اینان را کوه‌ها تشکیل می‌دهد که منشاء قدرت و در عین حال شکارگاه مورد علاقه آنهاست. شرایط مزارعه که بر روابط تولیدی حکومت می‌کند نسبتاً معقول و قابل تحمل است.



علائم

- دام‌های کوچک (مجموع)
- ⊙ دام‌های کوچک شیری
- ⊖ دام‌های کوچک عقیم
- ⊕ دام‌های کوچک، گوسفند
- ⊗ دام‌های کوچک، بز
- دام‌های کوچک، رمة مالکان بزرگ
- ◌ دام‌های کوچک، رمة مالکان کوچک
- دام‌های بزرگ، بخش غیرمهاجر (شیری و غیر شیری)
- ▣ دام‌های بزرگ شیری مهاجر
- ▢ دام‌های بزرگ - گاوان نر
- ▧ دام‌های بزرگ باربر
- نیم‌شبانی خارجی

مهاجرت‌های دامی در رودبارک

مالك زمین نیمی از بذر را در اختیار می‌گذارد و برزگر حیوان و ابزار شخم و شیار و نیمی دیگر از بذر را و محصول به نحو مساوی بین دو طرف بهره‌برداری تقسیم می‌گردد. بنابراین تضاد در طبقات اجتماعی به تباین در اشتغالات دامداری و کشاورزی افزوده نمی‌شود. همان‌گونه که بزرگ‌مالك بدون حشم وجود دارد به همان‌گونه به مالکان اراضی کوهستانی برخورد می‌شود که بزعم آنان اشرافیت تنها و تنها در اشتغال به دامداری خلاصه می‌گردد. و همان‌طور که در طبقه فرودست به‌شبانانی برمیخوریم که روزیشان را در مراتع ارباب جستجو می‌کنند همان‌گونه برزگرانی وجود دارند که معاششان از قبل اراضی بزرگ‌مالکان بومی می‌گذرد. و اما در قلمرو دامداری بهره‌برداری کاملاً مستقل، سوای مورد برخی مالکان بزرگ اراضی ییلاقی، وجود ندارد. در صورتی که این امر در قلمرو کشاورزی بسیار فراوان است. با این بیان به‌طور خلاصه جامعه دامدار به‌سلسله مراتبی متعددتر تقسیم شده است.

۲- مساکن روستائی: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

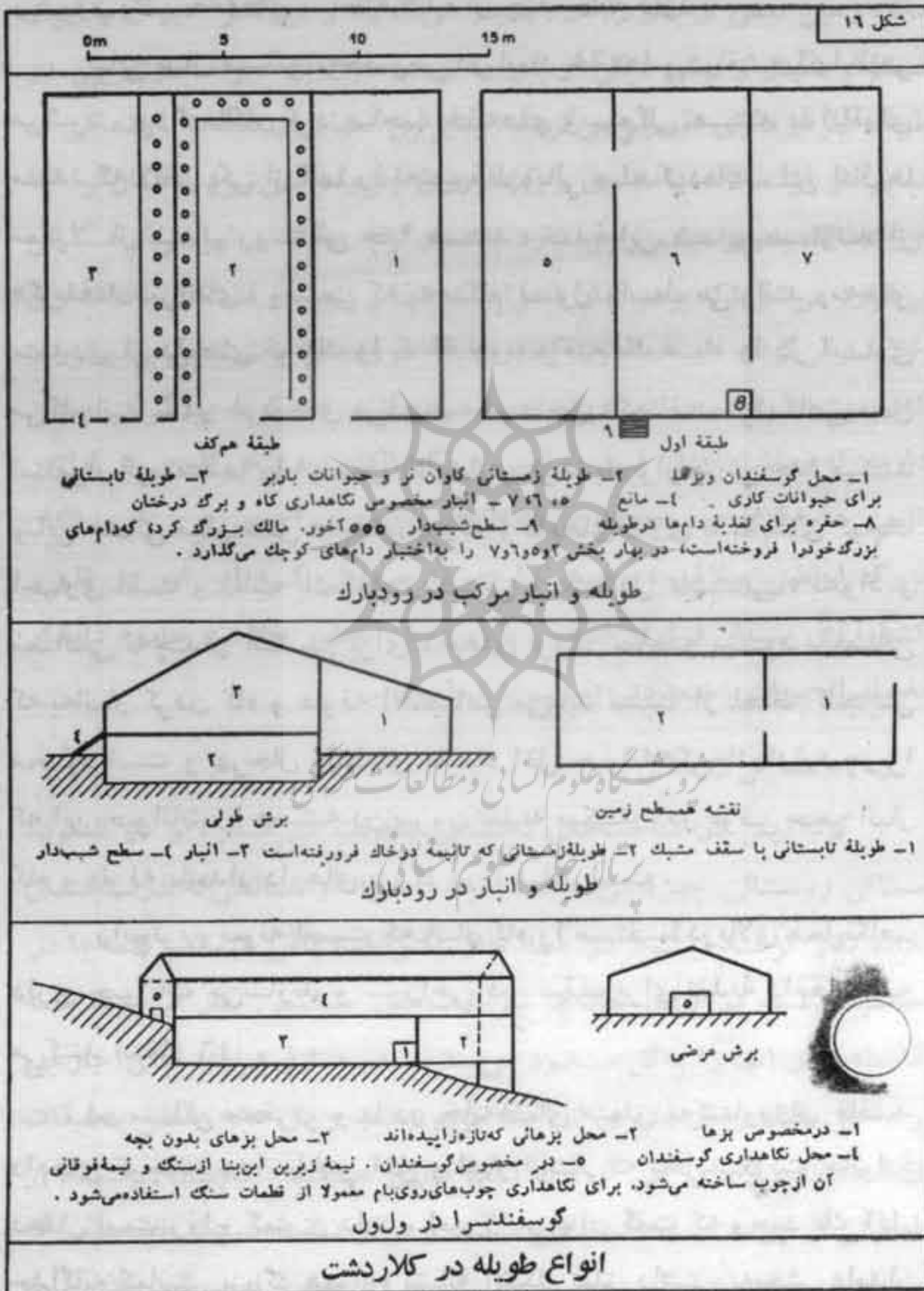
گونه‌گونی در ساخت‌های اجتماعی به‌دقت در منظره و در شالوده مساکن روستائی چهره می‌نماید. با اینهمه مواد و مصالحی که در ساختمان خانه بکار گرفته می‌شود در همه حال یکنواخت باقی می‌ماند. همه‌جا در حاشیه دشت در بنای خانه‌ها تیرچوب‌های ضخیمی بکار می‌روند که فاصله میان آنها را به‌گل مسدود می‌سازند. در منازل مرفه، نمای خارجی و داخلی خانه را از قشری از آهک می‌پوشانند و در خانه متعلق به طبقات تهیدست دیوارهای گلی از بزرگ آهک عاری هستند. بام‌ها پوشیده از قطعاتی از چوب است. در پایین دست و مرکز دشت نسبت خانه‌هایی که با چینه ساخته شده است فزونی می‌گیرد. ولی هنوز در سراسر کلاردشت

و بیرون بشم خانه‌های ساخته شده از چوب غلبه دارد.

تباین میان مساکن به‌خصوص در ابعاد خانه‌ها و در نقشه آنها ظاهر می‌شود. بزرگ مالکان کرد صاحب خانه‌های وسیع‌گلی هستند با اتاق‌های متعدد که لااقل یکی از آنها را به‌شیوه اروپائی مبله کرده‌اند. این اتاق‌ها معمولاً از ضمایم روستائی جدا هستند. عمده این ضمایم عبارتند از «گوسفند سراهای» وسیعی که به‌هنگام فصول واسط می‌توانند رمه‌های متعددی از دام‌های کوچک را - که رویهم‌رفته يك ماه را در آبادی می‌گذرانند - در خود جای می‌دهند. در داخل «گوسفندسرا» گاهی محل استقرار گوسفندها را از محل نگاهداری بزها بادیوار نازکی جدا میکنند و این جدائی میان محل دام‌های بزرگ و دام‌های کاری با دام‌های کوچک اجباری است و اغلب يك آغل زمستانی و يك آغل تابستانی، بامواد و مصالحی نه‌چندان اساسی برای دام‌های بزرگ ساخته میشود. فضائی که به‌انبار کردن گاه و علوفه اختصاص می‌یابد نسبتاً از لحاظ گنجایش محدود است و به‌رحال رابطه‌ای با ابعاد آغل حیوانات کوچک ندارد. زیرا که این حیوانات را همیشه در بیرون تغذیه میکنند. در عوض حجم انبار گاه و علوفه با تعداد دام‌های بزرگ در ارتباط است.

رایج‌ترین نمونه آنست که انبار گاه را مستقیماً در بالای محل نگاه‌داری حیوانات می‌سازند و سوراخی در سقف برای تغذیه دام‌ها تعبیه می‌کنند (شکل ۱۶).

در مساکن محقرتر و یا در خانه‌های متعلق به کشاورزان فاقد دام‌های کوچک، جدا ساختن آغل و انبار از بنائی که محل سکونت خانواده دهقان است رواج کمتری دارد. اصولاً می‌توان گفت که وجود يك آغل جداگانه کمابیش بزرگ همواره نشانه آشکار تعلق داشتن به‌بخش دامدار



است. فاصله میان آغل و محل سکونت بسیار متغیر است و از چند دسی متر به ۲۰ تا ۳۰ متر میرسد. با اینهمه مساکن یکپارچه غالباً رایج تر است. نقشه رودبارك (شکل ۱۱) امکان می دهد تا تصویری از پراکنندگی نسبی این دونوع از مساکن را در خاطر داشت. حد نهائی عبارت از خانه ای است کوچک که در آن انبار و آغل، که بر روی هم قرار دارند، به محل سکونت، که سقفی بسیار بلندتر دارد، چسبیده است و جمله اجزاء خانه را زیر يك بام گرد آورده است. این قبیل خانه معمولاً مسکن دهقان خرده پائی است که حداکثر یکی دو راس دام بزرگ یا حیوان باربر دارد. پس از آن نوبت به منازل دواشکوبه می رسد که محل سکونت در اشکوب فوقانی قرار دارد. تعداد این قبیل مساکن نیز در منطقه کم نیست (شکل ۱۷). این نوع خانه دارای سابقه ای قدیمی بوده و در زمان استارک قبل از اینکه خوانین کرد خانه های وسیع خود را در محل خروج دهکده ها بسازند مساکن نمونه رؤسای کرد بشمار می رفته است^{۱۰۶}. ولی مانع غلبه ناپذیری که در برابر شیوع خانه های دواشکوبه قدبرافراشته است عبارت از اهمیتی است که صنعت دستی قالی بافی در طبقات پائین جمعیت کرد پیدا کرده است. قالی دقیقاً اختصاص به مصارف خانوادگی دارد و جز بندرت فروخته نمی شود. ولی این بازمانده احتمالی زندگی کوچ نشینی سابق و خصوصیت خوجاوندها و ترکمن ها در سرزمین های ساحلی دریای مازندران^{۱۰۷} ایجاب کرده است که لزوماً اتاقی با سقف

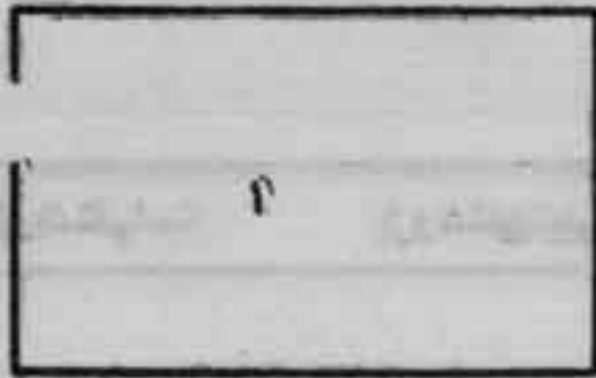
۱۰۶ - F. Stark, Valleys, p. 254.

۱۰۷ - ولی این دستوری که منشائی کردی دارد امروز به طور وسیع میان گیل ها

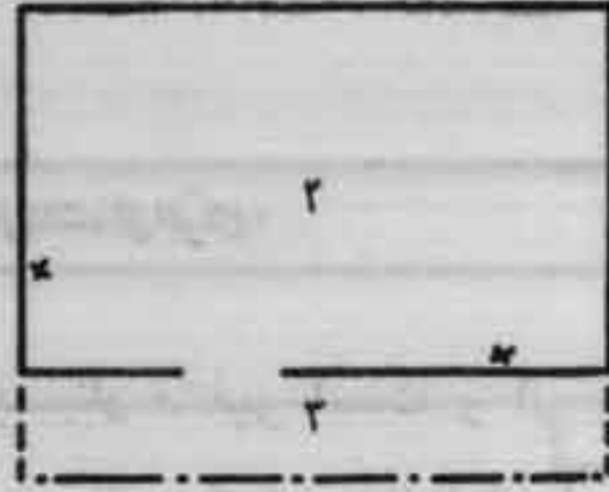
وطالقانی های مقیم کلاردشت رواجی تمام یافته است.

0 1m 5 10m مقیاس

شکل ۱۷



طبقه هم کف



طبقه اول

۱- طویله ۲- اتاق ۳- ایوان باستون‌هایی از چوب
 ارتفاع طویله ۱/۵ متر. بنا از تیرهای چوبی ساخته شده است و نمای خارجی آنرا سفید کرده اند بام دارای چهار دامنه است.

خانه یکپارچه دو اشکوبه از نوع ساده

۱- اتاق مسکونی. ارتفاع بلند سقف مربوط به نصب کارگاه‌های قالی بافی است. ۲- طویله ۳- انبار ۴- درها (وصول به انبار فوقانی توسط يك نردبان انجام می‌شود).
 پنجره‌ها. بنا از تیرک‌های چوبی ساخته شده و به گل اندود گردیده و سپس سفید شده است.



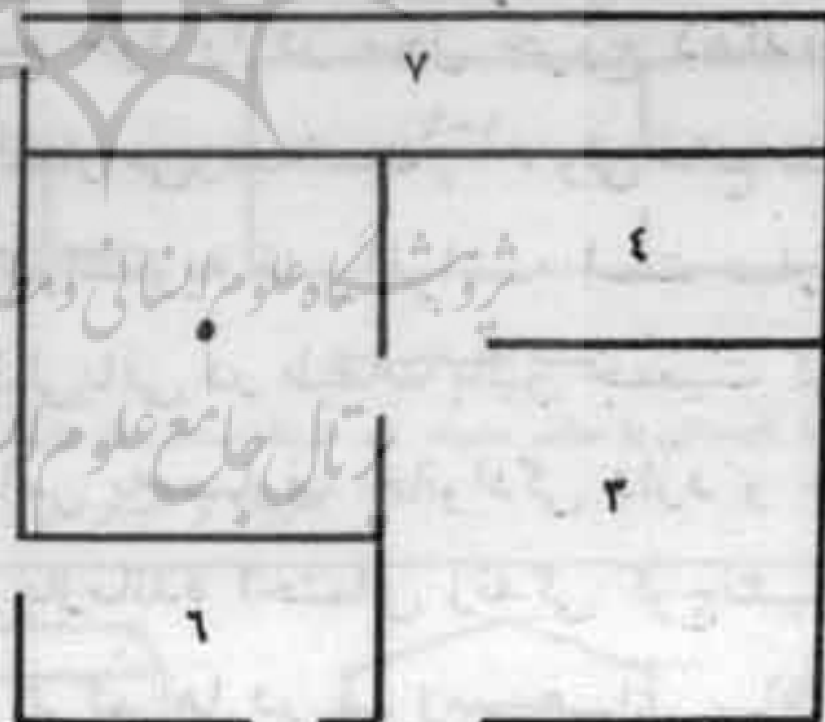
خانه‌ای که بخش‌هایی از آن روی هم قرار گرفته است



طبقه اول



طبقه هم کف
 طویله و انبار



بنای مسکونی

۱- طویله ۲- انبار ۳- اتاقی با سقف بلند برای نصب کارگاه قالی بافی
 ۴- اتاق زمستانی ۵- اتاق تابستانی ۶- انبار ۷- انبار زغال

خانه مرفه مرکب

(جدائی انبار و آغل، رویهم قرارگفتن جزئی در بخش مسکونی، جدائی اقامتگاه تابستانی و زمستانی)

انواع مسکن روستائی در رودبارک

بسیار بلند به نصب کارگاه اختصاص یابد. منازل يك طبقه و يك پارچه برای این منظور البته مساعدتر بوده است. رایج‌تر از خانه‌های دواشکوبه جدا کردن مسکن زمستانی و تابستانی از یکدیگر است. ولی این جدائی غالباً در يك طبقه یعنی در طبقه هم کف اتفاق می‌افتد (شکل ۱۷).

۳- ترازنامه مرسوم جامعه کشاورز - دامدار

چنانچه بکوشیم قریب به سی سال، یعنی تقریباً يك نسل به عقب برگردیم خواهیم توانست سطح معیشت نسل گذشته را ارزیابی کنیم. در این دوره کلاردشت با جمعیتی مسلماً کمتر از جمعیت کنونی خود از ثبات اقتصادی و سیاسی آشکاری برخوردار بوده است. املاک بزرگ کماکان در اختیار بازماندگان نخستین رؤسای قبایل باقی و عدم تقسیم آن به قطعات متعدد بازگوکننده رشد دموگرافیک محدود این دوره بوده است. از ۱۸۵ هکتار اراضی کشاورزی رودبارک که کلاً تحت کشت قرار داشته است می‌بایستی سالانه تقریباً ۲۰۰۰ کنتال غله بدست آید که قریب ربع آن به دو بزرگ مالک ناحیه می‌رسیده است و بقیه که تقریباً ۱۵۰۰ کنتال بوده نصیب رعایا می‌گردیده است. با ۲ تا ۳ هزار راس دام کوچک و معدودی دام بزرگ که در تملک دهاقین بوده است گویا موجبات گذران این جمعیت که تعداد آن به زحمت به چهارصد تا پانصد نفر بالغ می‌شده بدون دشواری فراهم می‌آمده است. فروش بخشی از احشام که هر سال به هنگام فرود به جانب مراتع قشلاقی به عمل می‌آمد، پول لازم را برای خرید پوشاک و برخی ادوات فلزی کشت تأمین می‌کرده است. مبادلات خارجی عملاً محدود به مالیاتی بوده است که مالکان بزرگ می‌پرداخته‌اند^{۱۰۸}. استعمال چای و قند جز برای برخی افراد متمکن

۱۰۸- تنها پاره‌ای دادوستدهای ترانزیتی از حدود دریای مازندران به جانب فلات‌های

ممکن نبوده است. در اوجابیت که کشت در آن ریشه دارتر بوده است سطح معیشت نمی بایستی به نحوی محسوس با آنچه آمد تفاوت داشته باشد. برای مصارف جمعیتی که عددشان حداکثر به ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بالغ می شده ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ کنتال غله دهقانی وجود داشته است که بر آن می بایستی محصول قریب به پانصد راس دام کوچک و بزرگ نیز افزوده گردد.

با این بیان کلاردشت در تنعمی نسبی بسر می برده است. فقیرترین خانواده های بزرگ که طالقانی های محروم از زمین بوده اند، از کار رعیتی دوهکتار زمینی که در اختیار داشته اند، ده کنتال غله بدست می آورده اند که به مصرف قوت سالیانه خانواده شان می رسیده است. گزارش سیاحان در برابر دیدگان ما تصویر سرزمین خشن ولی مسکون از کوه نشینانی قوی البنیه را ترسیم می کند که در کلبه های چوبین خود به فراغت و رفاه زندگی می کرده اند. فریاستارک Ferya Stark که مجذوب سرزمین های بومی است مبالغه کرده و آنان را با کوه نشینان شوئیس مقایسه می کند.^{۱۰۹} با اینهمه به دو امر پرمعنی که مبین تنگی امکانات توسعه احتمالی ناحیه بوده است باید نظر داشت: نخست اینکه مهاجرت به منطقه از مدت ها قبل متوقف مانده است^{۱۱۰}. تا آنجا که ورود طالقانی ها به ناحیه موجب

→

داخلی از طریق دره سرداب رود و گردنه هزارچم معمول بوده است. مثلاً کوچی Kotschy در ۱۲ ژوئیه ۱۸۴۳ به کاروان کوچکی مرکب از ۱۲ الاغ حامل برنج برخورد کرده است که از دامنه جنوبی کوهستان پایین می رفته اند.

۱۰۹- F. Stark, Valleys, p. 254.

۱۱۰- با قطع مهاجرت طالقانی ها به جانب کلاردشت گویا این سیر بدو متوجه سواحل

←

آبادی اراضی زراعی جدید نشده است، بلکه به عنوان کمکی ضروری برای ترمیم نیروی کار لازم برای اراضی بزرگ مالکان تلقی گردیده است. دوم اینکه کلیه اراضی قابل کشت در ناحیه مورد استفاده قرار گرفته است. مصرف قابل توجهی برای خانه سازی سبب بهره برداری وسیع از اراضی جنگی اطراف از ارتفاع ۱۴۰۰ تا ۲ هزار متر گردیده است و این امر موجب انحطاط جنگل های متراکم قدیمی و ایجاد جنگل های تازه پایی شده است که از لحاظ چوب های صنعتی فقیر بوده اند. فن خانه سازی با استفاده از الوار و تخته از همین دوره، یعنی لا اقل از ربع قرن پیش، آغاز شده و در کلیه آبادیهای دشت که با ناحیه جنگلی فاصله چندانی نداشته اند رایج گردیده است.

۴- خارجیان

توازن نااستوار دنیای روستائی کلاردشت با توجه به امکانات بسیار محدودی که برای پذیرفتن و ادامه فعالیت خارجیان وجود داشته است بار دیگر تایید می گردد. با متوقف ماندن مهاجرت طالقانی ها از روزگاران دراز، منطقه کلاردشت نه تنها در مقابل مهاجرت دایمی جمعیت خارجی بی مهر جلوه می کند بلکه حتی برای مهاجرت های موقت نیز دشواری هائی به وجود می آورد. هیچ رومه خارجی را به حریم بیلاق های وسیع تخت-

→

دریای مازندران، یعنی منطقه قشلاقی، گردیده است. بطوری که امروز هم این توجه به صورت مهاجرت موقت ساکنان مرتفع ترین آبادی های دامنه جنوبی تخت سلیمان یعنی پراچان و خیکان به طرف سواحل دریای مازندران وجود دارد. ولی تقریباً از بیست سال پیش مهاجرت طالقانی ها میل به جانب تهران دارد و امروز ساکنان دهکده های واقع در دره های وسطی و سفلی، یعنی از دیران به بعد، بیش از پیش به جانب پایتخت کشیده می شوند.

سلیمان راه نیست و تنها چراگاههای پست اشکوب جنگلی - که قلمرو دام‌های بزرگ و در نتیجه بهره‌برداری از آنها ناکامل است - هستند که تا حدودی خود را پذیرای گله‌های خارجی نشان می‌دهند. مثلاً امروز نیز مانند گذشته، مراتع رودبارک میزبان رمه‌های هشت خانواده نیمه شبان است که از اواخر آوریل تا نیمه سپتامبر با احشام خود به این حدود بالا می‌آیند و به مالک مرتع در تمام فصل چرا در ازای هر راس از دام‌های بزرگ خود یک کیلو کره می‌پردازند. این تازه‌واردین که در کلبه‌های کوچک چوبین خود، با بامی پوشیده از شاخ و برگ درختان بسر می‌برند زمستان‌ها را عازم مرسد (مغرب چالوس) و هوشمیان (جنوب چالوس) در سواحل دریای مازندران می‌گردند و در آنجا نیز خانه‌هایی از چوب (سرا) می‌سازند و احشامشان را در آغل‌های ساخته شده از شاخ و برگ درختان جای می‌دهند. اینان که فاقد زمین‌اند به هیچ کار کشاورزان دل خوش نمی‌دارند و تمایلشان منحصرآ محدود به دامداری است. از اینرو است که در حاشیه این جامعه کشاورزی ریشه‌دار، جز جایی ناچیز نمی‌یابند. به علاوه باز در همین اشکوب جنگلی و تقریباً در همان فاصله زمانی دام‌های کاری ده‌نشینانی جمع می‌شوند که در سواحل دریای مازندران مالک مراتع قشلاقی هستند و این مراتع را به ساکنان کلاردشت به اجاره واگذار می‌کنند. بنابراین مردم کلاردشت و ساکنان مناطق ساحلی را علقه‌های منافع مشترک بیکدیگر ربط می‌دهد. دام‌های کاری مناطق ساحلی بدون اینکه در حفاظت چوپانی باشند به این ارتفاعات می‌رسند و آزادانه در مراتع جنگلی و در شرایطی بسیار مشابه با شرایط دام‌های کاری آبادی‌های کلاردشت در ییلاق‌های تخت سلیمان بسر می‌برند. همه آنچه را که در فوق برشمردیم در نهایت بسیار بی‌اهمیت و محدود به

حاشیه جنگلی است که دشت را در بر می‌گیرد و تقریباً تنها ناحیه‌ای است که به سبب دشواری‌هایی که برای کلاردشتی‌ها در تغذیه دام‌های بزرگشان در زمستان وجود داشته بهره برداری از آن به نحو کامل به عمل نیامده است.

استعانت جستن به فرآورده‌ها و دستورزان خارجی نیز به حداقل تنزل می‌کند. اشاره شد که چگونه دستورزان محلی روستائی به بافت و تهیه قالی می‌پردازند، امری که در سرزمین‌های جنوبی دریای مازندران بی‌شبهه استثنائی است. تنها صنعتگران خارجی فشارها هستند که ظاهراً آنطور که نامشان گواهی می‌کند، بازمانده يك ایل بزرگ ترك می‌باشند. معذک اینان از عناصری سخت گونه‌گون ترکیب یافته‌اند، و از مدت‌ها پیش شیوه زندگی ایرانیان برگزیده‌اند و به عنوان آهنگر و مسگر خدمت خود را در اختیار ده‌نشینان قرار داده‌اند. تابستانها، از اواخر ژوئن تا پایان سپتامبر گروه کثیری از این طایفه در نزدیکی آبادی‌ها مستقر می‌گردند و ما خود در تالو قلعه پادسته‌ای از آنان برخورداریم که تابستان را در دلیر، در یکی از دره‌های بلند دامنه جنوب خاوری، گذرانیده بودند. در ۱۹۵۸ در رودبارك يك گروه پانزده نفری از این طایفه، مرکب از دو خانواده در زیر دو سیاه‌چادر و يك پناهگاه ساخته شده از کاه و يك کارگاه ابتدائی با سقفی مشبك از چوب، در حد فاصل ساحل راست سرداب‌رود و راهی که از کنارش می‌گذرد استقرار یافته بودند.

با این تفصیل اگر به برخی جنبه‌های استثنائی مسأله که بی‌اهمیت است توجهی نشود، باید گفت که کلاردشت از سی سال گذشته در نوعی اقتصاد تقریباً بسته بسر می‌برده است. توصیفی که استارک و بویک در سال‌های سی از منطقه بدست می‌دهند کلاردشت را سرزمینی وحشی، با جنگلی

انبوه و کشیده شده تا سرحد دشت معرفی می‌کند^{۱۱۲} که آبادیهای آن را شبها اضطراب حمله حیوانات در خود می‌گرفته است. ظاهراً توازن میان جمعیت و محیط مستحکم بوده است. بوبک که از دیدن قراین آشکار جمعیت بیش از حد در طالقان، واقع در دامنه‌های خشک، به حیرت آمده است اشاره‌ای که دال^{۱۱۳} بر وجود چنین وضعیتی در دامنه‌های مرطوب مشرف به دریای مازندران باشد ندارد. این چنین توازنی ناستوار تنها مساعد سرزمینی است بریده از خارج که به نهایت از ظرفیت زراعی اراضی خویش بهره‌کشی می‌کرده است بدون آنکه آنرا به ویرانی کامل به‌کشاند.

ج - آخرین مرحله تحول: بهره‌برداری از جنگل‌ها

و برهم خوردن نظام توازن مرسوم

وقایع تازه‌ای که طی نسل گذشته حادث شد، از دو مقوله خارج نبوده است: نخست فشار افزایش جمعیت که ارزیابی آن به صورتی دقیق امکان‌پذیر نیست ولی وقوع آن نظیر سراسر ایران واقعیتی است که جای شبهه باقی نمی‌گذارد. این واقعه طبیعتاً به نحو محسوسی سبب پستی گرفتن میزان سرانه تولیدات کشاورزی و دامی گردیده است؛ دوم ظهور نیازمندیهای جدید است بر اثر بازشدن منطقه بروی جهان خارج که در نخستین مرحله با اتلاف منابع جنگلی به سهولت با آن مقابله شده است. نتیجه حاصل از تلفیق این دو عامل، یعنی فشار روزافزون جمعیت و گسترش نیازمندیهایی که بعد از بروز سکنه در بهره‌برداری مخرب و بی‌امان از جنگل‌ها به دشواری برآورده می‌شده، قطع نهائی توازن میان جمعیت و منابع بوده است.

۱- گشوده شدن کلاردشت به سوی جهان خارج

کلاردشت نیز مانند بسیاری دیگر از نواحی شمال ایران نشانه مستقیم تغییرات زمان سلطنت رضاشاه پهلوی را بر خود دارد. یکی از کوه‌های اطراف کلاردشت شکارگاه مورد علاقه شاه بوده است و قصر ساخته شده در نزدیکی او جابیت بارها محل اقامت وی گردیده است. به دستور شاه بسیاری از خوانین نافرمان کرد را به حوالی شیراز تبعید کردند و اینان تنها پس از عزیمت سلطان از ایران امکان بازگشت به منطقه را یافتند. یک فرودگاه کوچک روستائی قصر شاهی را مستقیماً به پایتخت ارتباط می‌داده است. به موازات احداث این فرودگاه به سبب ارتباطات متعددی که وجود اقامتگاه سلطنتی ایجاب می‌کرده است ضرورت احداث یک راه محسوس افتاده است. بدین سبب یک جاده از بیرون بشم بطول سی کیلو متر کلاردشت را از طریق دره چالوس به شاهراه دریای مازندران متصل کرده است. این جاده بعبور از رودبارک تا چهار کیلومتری بالادست آبادی نیز امتداد یافته است.

حضور شاه - هر چند که وی به هنگام اقامت ایام فراغت خود جز از یک خانه بسیار ساده استفاده نکرده است - موجب شده است تار سوم و آداب شهری جدید نیز به منطقه روی آورد. سلطان خود به اصلاح منطقه همت گماشته است و کوشیده است تا از رودبارک، که مبدأ حرکت او به جانب شکارگاه کوهستانی بوده است، یک دهکده نمونه و یا لااقل یک موزه روستائی جالب توجه بسازد. محصول این تلاش هشت تا ده خانه روستائی بوده است که از روی نقشه‌ای یکنواخت ساخته شده‌اند: چوبی و مربع شکل بانمائی که آنرا با آهک سفید می‌کرده‌اند. این خانه‌ها امروز در سیمای عمومی ده به چشم نمی‌آیند، زیرا که بسیاری از روستائیان به تقلید

دیوارهای خانه خود را نیز سفید کرده‌اند. با اینهمه نتایج غیر مستقیم، مؤثرتر افتاده است. دهقان خشن کلاردشتی به‌جانب زندگی متجمل‌تر کشیده شده‌است و این تمایل با وجودی که جمعیت دائماً رو به فزونی داشته است فروکش نکرده‌است. در دکان‌های حسن کیف، بخصوص پس از باز شدن راه جدید، چای و قند و نفت و چراغ و حتی برخی زینت‌آلات برای زنان به‌معرض فروش گذاشته شده‌است و برای ارضای این نیازمندیهای نوظهور تنها یک ممر کاستی‌ناپذیر خودنمایی می‌کرده‌است و آن جنگل‌ها بوده‌اند.

۴- مرحله بهره‌برداری از جنگل‌ها:

تاچندی قبل جنگل‌های مناطق کوهستانی مجاور دریای مازندران باهمه استفاده‌ای که از آن در عملیات ساختمانی به‌عمل می‌آمد هنوز بین حاشیه دشت در ارتفاع ۱۳۵۰ - ۱۳۰۰ متری و ۲ هزار تا ۲۱۰۰ متری بسیار متراکم و انبوه بنظر می‌رسید و تشکیل منبع عظیمی از ذخیره چوب را می‌داد که می‌توانست به‌سهولت به‌صورت مکاده سوختی مرسوم در سراسر شمال ایران، یعنی زغال چوب در آید. بخصوص که توسعه حیرت‌آور تهران در این دوره وجود ذخیره فوق‌العاده‌ای را از این لحاظ ایجاب می‌کرد. این بهره‌برداری تا آن زمان در حاشیه راه‌ها (رجوع کنید به محلی موسوم به پل زغال در دره چالوس) استقرار یافته بود. احداث راه کلاردشت، که عبور از آن با کامیون به‌سهولت امکان‌پذیر بود، از آن پس تخلیه این محصول را که حمل و نقل آن به‌وسیله حیوانات ظاهراً چندان به‌صرفه مقرون نبود، تسهیل کرد. روستائیان از این رهگذر به‌هیزم‌شکن و زغال‌ساز مبدل شدند. در هر گوشه جنگل کوره‌های ابتدائی زغال‌پزی (شکل XI B) با بازدهی بسیار نازل (حداکثر ۱۰٪) ایجاد

گردید. شیوه حقوقی کار بسیار ساده بود. در جنگل‌های متعلق به افراد، یعنی در سراسر دامنه شمالی کوه اصلی و در سراسر حوضه سرداب‌رود هیزم‌شکن به شیوه مقاطعه‌کاری درازای يك روز استفاده از چوب درختان يك تومان بهره مالکانه به مالک جنگل می‌پرداخت. خوانین کرد که عمده‌ترین بخش جنگل را تا محاذات چراگاه‌های ییلاقی بهاریشان مالک بوده‌اند باین قسمت از ثروت خود که آنرا غیرمولد می‌پنداشتند دلبستگی چندانی نشان نمی‌دادند. و از آنجا که به چگونگی بهره‌برداری از جنگل‌ها آشنا نبودند، اجازه می‌دادند تا هیزم‌شکنان بدخواه از این منبع استفاده کنند. در رودبارک شماره قاطره‌هایی که چوب را از جنگل به کوره می‌بردند و زغال را از کوره به جاده‌های کامیون‌رو منتقل می‌ساختند از ۵ راس در حدود سال ۱۹۳۵ به ۱۷۰ راس در ۱۹۵۸ بالا رفت. کلیه آبادیهای ساحلی و یا مجاور کوه به شدت به بهره‌برداری از منابع جنگلهای خود پرداختند. ساکنان دهکده‌های مهچیل، ولول، مکا و حسن‌کیف منابع جنگلی حوضه سرداب‌رود را مورد استفاده قرار دادند. گرچه برخی آبادیهای دور از منطقه جنگلی مانند اوجابیت، لاهو و اسما عنایتی به این کار نشان ندادند در عوض دهات بیرون بشم (مانند هردنگو) و یا دهکده‌های شمال خاوری دشت (مانند قلعه نو و کردیچال) در بیشه‌زارها و تپه‌های خود منابعی برای بهره‌برداری یافتند. بالاخره در جنگل‌های متعلق به دولت، در دامنه‌های مشرف به دریای مازندران، آبادیهای پیش انبار، مکارود و توی دره که به تهیه تراورس برای اداره جنگلبانی مشغول بودند در ایام فراغت شاخ و برگ‌های اضافی را مبدل به زغال می‌کردند. بنابراین آشناترین منظره در کلاردشت کوهی از زغال بود که در کنار جاده‌ها انبار می‌شد، و معمولاً به وسیله ساکنان تهران در ماه سپتامبر و قبل از نزول برف

زمستانی به عنوان ذخیره سوخت زمستانی خریداری می‌گردید. نسل جدید کلاردشتی نیز که از لحاظ شماره در توسعه‌ای روزافزون بود، به منابع جنگلی پس از کار مزرعه به‌دیده یک مشغله کاملاً ثمربخش می‌نگریست. استعمال چای و قند در سراسر آبادیهای منطقه به‌صورت یک سنت کاملاً رایج درآمده بود که در روز لااقل سه‌بار مصرف می‌شد. در حالی که این امر در بیست سال قبل یک واقعه استثنائی و حتی ناشناخته بود. بنابراین کلاردشت بیست سالی به‌برکت جنگل‌هایش زندگی می‌کرد بدون اینکه فرزندان ناگزیر شوند موطن اصلی خود را ترک‌گویند. ولی بزودی بحران فرا رسید. استفاده بی‌رویه از این منبع، جنگل را به‌حال احتضار افکند و از آن جز خرابه‌ای برجای نماند. دولت که در ابتدای امر خود در این بهره‌برداری ناسودمند مشارکت داشت بزودی متوجه خطر شد و به‌مداخله پرداخت. تدابیری به‌منظور محدود ساختن قطع درختان جنگلی اتخاذ گردید. دوره بهره‌برداری در ابتدای امر دقیقاً به‌فصول پاییز و زمستان، یعنی از انتهای سپتامبر تا اواسط مارس محدود شد. مالیاتی معادل ۷۰ تومان برای احداث هر کوره در فصل بهره‌برداری در نظر گرفته شد و مقرر گردید که هر فرد نتواند بیش از چهار کوره احداث کند. در ۱۹۵۴ تصمیم قاطع‌تری اتخاذ شد که بر مبنای آن استفاده از چوب زنده درختان برای تهیه زغال کاملاً ممنوع می‌گردید و تنها استفاده از شاخ و برگ درختان خشک شده را آزاد می‌ساخت. مدتی نگذشت که غیر عملی بودن این تدبیر ثابت شد و دولت ناگزیر هر نوع بهره‌برداری از منابع چوب را به‌منظور تهیه زغال ممنوع اعلام کرد. این تصمیم که در بهار ۱۹۵۸ اعلام شده بود از پائیز همان سال عملی گردید.

۳- ظهور مهاجرت‌های کار :

تصمیم اخیر که در حکم بازگشت مجدد فقر به کلیه دهکده‌های کوهستانی بود نه تنها این آبادیها را به صرف نظر کردن از مصارف اضافی خود محکوم کرد بلکه آنان را از ارضای ضروری‌ترین نیازهای خود نیز بازداشت. چه کشاورزی از این پس قادر به تامین قوت روزانه مردم این آبادیها نبود. ۱۵۰۰ کنتال غله‌ای که امروز از اراضی رودبارک بدست می‌آید باید نیازمندیهای غذایی يك جمعیت ۸۰۰ تا ۹۰۰ نفری را برطرف سازد. از ده سال قبل خرید گندم از خارج به شدتی نه چندان محسوس آغاز گردیده بود که فروش دام‌ها قادر به جبران آن نبود. ولی پولی که از تهیه زغال به دست می‌آمد تکافوی همه نیازهای مرسوم را می‌کرد. از سوئی اکنون توسعه اراضی مزروعی در مقیاسی وسیع به هیچ روی متصور نیست. با اینهمه در منطقه ییلاق‌های جنگلی، بر روی دامنه‌های دره سرداب رود، طالقانی‌های خوش‌نشین بتازگی چند تکه زمین را آباد کرده‌اند و چند کوپای منزوی اینجا و آنجا نیمرخ غریب خود را نشان می‌دهد. بنابراین مالك بزرگ گیل در رودبارک در حد چراگاههای ییلاقی دام‌های بزرگ خود توسعه سطح کشت را تجربه می‌کند. اندکی بالاتر مالك کرد نیز به همین تجربه مشغول است. ولی در این اقلیم بارانی و بر روی دامنه يك دره پر شیب، عاری داشتن زمین از پوشش گیاهی، به نحو غیر قابل احترازی منجر به فرسایش شدید خاک می‌گردد. عوارض این فرسایش در کلیه مواردی که با آن برخورد داشته‌ایم مشاهده گردیده است. سوای آنچه آمد هیچ منبع درآمد جدیدی قابل پیش‌بینی نیست. يك معدن سرب در بخش تحتانی کوهستان و در ۶ کیلومتری آبادی از چند سال قبل مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. شرکت بهره‌بردار در

مقابل پرداخت بهره مالکانه به یک مالک بزرگ کرد از این معدن استفاده می‌کند و کانی‌های استخراج شده به اتحاد شوروی صادر می‌شود. کلیه کارگران معدن را که شماره‌اشان به ۱۵ نفر بالغ می‌گردد خارجیان تشکیل می‌دهند و این بهره‌برداری را در اقتصاد روستائی آبادی به هیچ روی تأثیری نیست.

بنابراین تنها راه علاجی که باقی می‌ماند عزیمت است. از تابستان ۱۹۵۸، پس از اعلام ممنوعیت استفاده از چوب جنگل‌ها، جمعیت کلار-دشت گروه گروه به این قضایان در داده است. طی اقامت ما در منطقه، در ماه سپتامبر، عده مردانی که از اواخر تابستان رودبارک را در طلب کار به سوی تنکابن در سواحل دریای مازندران ترک گفته‌اند به ۸۰ نفر تخمین زده شده است. قریب به نیمی از این افراد در شالیزارها به امر درو مشغول شده‌اند و نیمی دیگر در ماه سپتامبر بدون اینکه دستشان به کاری بند شده باشد به ده باز گشته‌اند. به احتمال زیاد این عده در آینده‌ای نزدیک محکوم به مهاجرت دائم بوده‌اند.

د - نتیجه

بنابراین سال ۱۹۵۸ در تحول این جلگه بلند واقع در دامنه مشرف به دریای مازندران نقطه عطفی است. زندگی کوه‌نشینی بامکانیسمی که امید به بهبود آن نیست و امکانات محیط طبیعی که به حد اشباع خود رسیده و به نهایت ظرفیت خود دست یافته است با بن بست مواجه گردیده است. باینهمه این سیر تحول نسبت به آنچه که لاریجان را از دهها سال قبل به سوی مهاجرت و پسر رفت در زندگی کوه‌نشینی سوق داده بسیار عقب مانده است. این توصیف برای کلیه حاشیه داخلی سرزمین واقع در سواحل دریای مازندران و حوضه‌های داخلی و مناطق کوهستانی

جنگلی که تاریخ جمعیت‌پذیری آنها غالباً قدیم‌تر از جلگه‌های ساحلی بوده ولی بر اثر ناسالم بودن محیط آبادانی آنها به تأخیر افتاده و ظاهراً هنوز هم کاملاً آباد نشده است، می‌باید معتبر باشد.

در واقع فاصله‌ای که در سیر تحول میان دامنه‌های خشک البرز و این مناطق ایجاد گردیده تنها به‌بهای انحطاط محیط طبیعی، ناشی از استفاده بی‌قاعده از آن حاصل آمده است. بهره‌برداری از جنگل‌ها در دامنه‌های مرطوب به مدت بیست سال همان نقشی را بازی کرده است که توسعه زندگی کشاورزی در دامنه‌های خشک. دست‌یازیدن بدین بهره‌کشی موجب انهدام ثروتی گردیده است که حفظ آن برای سراسر ایران حایز فایده‌ای انکارناپذیر بوده است و به‌یمن استفاده از این منبع ثروت بوده است که دهقانان کلاردشتی سرنوشتی را که ناگزیر در انتظارشان بوده است به‌تعویق افکنده‌اند. واقعه گذرا و کوتاه‌مدت بهره‌برداری از جنگل‌ها در آخرین ربع قرن ظاهراً برای این سرزمین فقیر از لحاظ پوشش نباتی با اسراف‌فی کم‌نظیر همراه بوده است.

پرتال جامع علوم انسانی